

المکرر الاثار

حرف

ک - ی

تألیف

فاضل مازندرانی

«کن»

درالواح وآثار بسیار رمز از کاشان

واز کرمان میباشد و در کتاب بیسان

است قوله :

(کن)

« و داخل جنّت اللّه میشوند که اعظم از هر جنّت است و از ذکر
کاف نجات مییابند » الخ که در آن کفر میباشد و در آثار شمار
ادبیه اسلامیّه فارسیّه « کن » با کاف و نون رمز از کلمه « کن »
خلقت و حیثیت و برای جادوی ازلیّی مذکور در قرآن قلمبند :
(انما امرنا اذا اراد شئنا ان نقول له کن فیکون)

میباشد و در کتاب اقدس است قوله :

« قبل ان یقتول الکاف برکده النّسور » و در آثار والواح بسیار
بر این نظریتی مذکور گردید از آن جمله در لوح زیارت سید الشهدا
حسین بن علی است قوله :

« لولاک ما ظهر حکم الکاف والنّسور »

مؤتسلی مطبوعات امری

۱۲۹ بیع

کاپس

میس لیلیان کاپس امریکائی بسرایی

تعلیم انگلیسی در مدرسه تربیت

Lillian Frances

بهاثیان طهران بسال ۱۳۲۹ هـ ق

Kappes

از امریکا با ایران آمده در آن مدرسه معلمه شد .

بالحاق کاف حرف تصغیر بکاخ بمعنی

قصر و نام معموره ای از توابع گناباد

خراسان که بعضی از اهالی بهائیی

(کاخک)

و مذکور در الواح اند . در لوحی است قوله :

" جناب ملا محمد تقی هوالمقدر علی مایشاه ما ابدع قلمی

الاعلیٰ الخ و در لوحی دیگر :

" یا محمد علیک بهائی از برای اهل کاخک عنایت خواستی

یک صحیفه مبارکه از ملکوت علم الهی نازل و ارسال شد ."

کاسه عربی قدح و پیاله آبخوری . کووس

جمع در لوحی است :

(کاس)

" انان شکون الدین اختلفوا فی امر الله

و بهم تکدر صافی کاس عرفانی "

در خطاب وصایای عهد :

" بین مخالف سباع ضاربه و ذئاب کاسرة "

(کاسرة)

الخ استخوان شکننده و خورنده .

شهر معروف ایران و از مراکز اولیّه امر

بدیع و مشروح و مفصل در تاریخ مذکور

و بکرات در توابع الواح و آثار از آنجمله

(کاشان)

باین عناوین در الواح :

" ک جناب محمد بیک بسمی العلیم کتاب الله نزل بالحق تنزیلا

من لدن علیم حکیم الخ و قوله :

" ک جناب سید فرج الله " ک جناب سید نصرالله آقاغلامعلی

آقا سید محمد کاروانسرا دار آقا محمدعلی مخمل باف آقا

رجبعلی آقا شعبانعلی آقا محمد هاشم مشکی باف آقا محمد

علی قمصری آقا محمد آقا سید نصرالله ابن الذی فاز "

" ک جناب سید باقر " و " ک جناب حاجی میرزا جانی جناب

حاجی محمد حسین جناب نواب جناب میرزا القاسم جناب

استاد حسین عموزینل " و در آثار غصن اعظم عبدالبهاء باین

عناوین :

" کاشان جناب خواجه ربیع " و " کاشان بواسطه جناب خواجه

ربیع جناب آقاغلامحسین دریندی جناب آقا رحمن کلیمی

جناب آقا یهودا و آقا سلیمان ولدان ملا اسمعیل جناب آقا علی

اکبر آقا باقر جناب آقا میرزا هاشم و ابن ایشان جناب آقا

یهودا و آقا میرزا الیاس و آقا میرزا نورالله و جناب حق نظرو

جناب آقا میرزا داود ولد ابراهیم علیهم بهاء الله الابهی و نیز

جناب عموزینل " ایضا :

" کاشان بواسطه حضرت خواجه ربیع کلیمی علیه بهاء الله الابهی

حضرات مؤسّسین مدرسه وحدت بشر جناب میرزا اسحاق

جناب آقامیرزا ریحان جناب آقاریغ جدید جناب آقارحمن
جناب آقامیرزا یوسف علاقه بند جناب آقاشموئیل جناب آقا
یوسف شالوم جناب آحسین پهلوان جناب آ میرزا الیاس آشور
جناب حاجی غلامرضا جناب آرادزرگر جناب حاجی داو
طلبهم بهاء الله الابهی " ایضا :

" جناب آ میرزا اسحق جناب آقاصموئیل جناب آقامیرزا عنایت الله
جناب آقاهاشم پشتی باف جناب آقا محمد هاشم جناب استاد
حسین نجار ک جناب حاجی محمد حسین جناب لقاء سی
جناب میرزا الیاس " عبدالمیثاق میثاقیه پسر آقا از مؤمنین آنجا
وباو چنین فرمودند :

" لقب خاندان میثاقیه است واین منقبت الی الابد باقی " ونامها
بسیاری از بهائیان دوره های اسبق واز آنجمله آقا شیرعلی
واستاد حسینعلی نعلبند در تاریخ ظهور الحق ثبت است .

حاجی سید کاظم رشتی در آثار امر جدید
کثرت ذکر یافت و در کتاب رهبران بزرگ
ورهران و در اسرار الآثار عمومی

(کاظم)

تفصیل داده شد و در این کتاب شمه ای ذیل شرح نامهای باب
وحسین و علم وسلوک و بقره وجواد و غیرها ثبت است و در کتاب
تفسیر کوثر چنین مذکور میباشد قولیه :

" ولا محیی لهم الا ان یكفروا بکاظم واحمد صلوات الله علیهما
لان الذین صدقونی من ابطال تلك الفئة لیکون النص من
عندهما فی حقهم " وقوله :

" وان كنت من اصحاب کاظم سلم الله علیه لتعلم سر القول الخ
وقوله :

" واننی حامل علم مثل کاظم فان اظهر الله امرأ فهو قرّة عینی
والآ لا ذهبت ولا اقول اننی حامل امر دون ذلك " وقوله :

" وعلیک وعلى کل من اتبعنی حق بان یزور ائمة المدل هنالك
منی ثم مرقد کاظم سلام الله علیه " و در بیان است قولیه :

" زیرا که ادنی تلامذه مرحوم سید اعلی علو علما و حکمای روی ارض
را پشت پازده و در اشخاصی که تصدیق حجیت آیات نموده اند
چه از این طائفه چه غیر اینها نزد هیچکس شبهه ای در علم و بقر
فتوای ایشان نبوده و نیست " و در ذیل نامهای علم وسلوک و بقر
بعضی از مواردی که ویرا بنام " معلّمی " و " سیدی " ستودند
مذکور است . دیگر از کاظم نامان کثیر الذکر در آثار این امر :

ملا کاظم طالخونچه ای (قریه ای از اصفهان) که بشهادت رسید
و در بسیاری از الواح مذکور میباشد از آنجمله نبذه ای ذیل نام
حسن ذکر است . دیگر :

شیخ کاظم سمندر قزوینی که ضمن نام سمندر مذکور در آغاز

لوح فشواد "ك ظ" رمز از اوست . دیگر :

حاج محمد کاظم اصفهانی که پنج برادر بودند و نوبتی سه برادر را با پسر حاجی که بعداً ارباب معروف شد با مـــــ ظلّ السلطان در اصفهان حبس کردند و چون تلگرافخانه آنجا بملاحظه از ظلّ السلطان مخایره امور برخلاف میل وی بطهران نمیکرد آقا میرزا محمد حسن اصفهانی (سلطان الشهبان) حاجی عبدالله نجف آبادی را فرستاد و دستور داد زنان بهای در کاشان بتلگرافخانه رفته شکایت بطهران کردند تا محبوسین آزاد شدند ولی بقاء در اصفهان سخت بود لا جرم بسیزوار رفته مقیم گشتند چنانکه ذیل نام خضراء ذکر است و ذکر :

آقا میرزا کاظم بن شهید یعنی پسر میرزا محمد باقر شهید شهید هراتی در الواح و آثار بسیار است و نیز در بعضی آثار غصن اعظم عبدالبهاء ذکره

سید کاظم یزدی مجتهد مفتی مذبحه سال ۱۳۲۱ هـ ق است و ذیل نام آسیه هم زکری از کاظم نام میباشد .

اصل کلمه هندی و مستعمل در عربی و فارسی نام درخت و ماده و روغن
(کا فور) خوشبوی معروف در قرآن است :

"ان الا برار شربون من کاس کان مزاجها کافوراً" در مجمع البحرین

است :

"ای مائها کافوراً وهو اسم عین فی الجنة مائها فی بیاض الکافور ورائحته برده" و در قاموس است :

"که کافور چشمه ای در بهشت میباشد" و شیخیه از اینجمله اصطلاحی گرفته بر عالم و مقامی معنوی اطلاق کردند چنانچه حاجی سید کاظم رشتی نام کافور از آیه مذکوره را گرفته بر عالمی از عوالم الهیه اصطلاح نمود که نزد پیروانش شهرت یافت چنانچه از حضرت نقطه در توفیق خطاب بمحمد شاه است :

"ولا يزال یخلو کافوریت کینونیت ذات ازلی خود است" از حضرت بهاء الله در لوحی است :
"بحر الا حدیة المنفجرة من جبل الکافور".

اصل کلمه روسی و اطریشی و مستعمل در
(کالسکه) عرف فارسی میباشد . در رساله مدنیّه
است قولـــــه :

"محتاج بکالسکه آتشی نبوده و نیستم" که مراد اطاق قسرا در مسافرین در قطار راه آهن میباشد .

(کامل پاشا) یوسف کامل پاشا که در ایام اقامت ابهی باسلامبول بملاقات و پیام دولتی آمد در ظهور الحق و اسرار الآثار العمومیّه بتفصیل ذکر است .

(کب)

وسط آسمان . در دعاء و ذکر محمد

(کبَد السَّمَاءِ) تقیخان تاگری از حضرت عبدالبهاء :

" فی هذه النيران المتهبتة الى کبَد

السَّمَاءِ "

در کتاب بیان است :

(کَبَر - اِسْتَكْبَر) " الباب الثالث والعشرون الواحد الثامن

اذن ان یکبّر علی النقطة خمس وتسمین

مرّة فی اولیها و آخریها فخصّ این باب آنکه امر شده

که در حین استواء آن بر عرش خود وانتقال آن از عرش اول نمود

و پنج کلمه تعظیم گفته شود و در غیر آن پنج تکبیر زیاده اذن داده

نشد " الخ و در آثار امربهای جملہ " کبر علیہ من قبلی " بسیار

است یعنی بر او در حین ملاقات از جانب من تحیت " الله ابهی "

یا " الله اکبر " و مانند آن برسان چنانچه در عرف مسلمانان

است که سلام را با او برسان " الله ابهی " مرابا و ابلاغ دار . و

در آثار مرکز عهد ابهی بسیار است که " از جانب من تحیت ابدع

ابهی برسان " و در لوح رئیس است :

" ویکبر علیک آل الله " و در لوح صلوة است :

" ثم یکبّر ثلاث مرّات " که معمولاً طبق انتخاب فصن اعظم

عهد البهاء " الله ابهی " گفته میشود و اصلاً در کتاب بیان

چهار جملہ :

" الله اکبر الله اعظم الله اجمل و الله ابهی است و

در آثار مولی الوری عبدالبهاء تفصیل بیان گردید که در کتاب

امر و خلق مسطور است . و در دعاء بدعوه محیی الانام است :

" کبر اللهم یا الهی طی مظاهر الشهادة الذین انفتحو

ارواحهم واجسادهم الخ که مفادش چنین میشود خدایا بر

شهادت بهائی الله ابهی گو و شاید مراد لازم الله ابهی گفتن

یعنی بذل احترام و رحمت و عنایت باشد و در لوح رئیس است :

" انه استکبر علی الله " او بر خدا بزرگی کرد .

عربی قید و بند . کبول جمع در خطای

است . (کبل)

" والکبول اثر لقبولی فی عتبة البهاء "

و در زیارت محمد تقیخان تاگری : " ثقلت علیهم الکبول "

در لوح فواد است :

(کبیر) " قد اخذ الله کبیرهم " مراد از آن چنانچه

در ذیل فواد بیان میباشد فواد پاشا

صدر اعظم دولت عثمانی است .

در کتاب اقدس است :

" ان اول ما كتب الله على العباد " وقوله : (كُتِبَ)

" كتب في قلوبهم الايمان " وقوله : " قد كتب عليكم الصلوة " وقوله : " قد كتبنا عليكم الصيام " الصخ
و در همه اينها بمعانی تقدیر کرد - فرمان داد - جمع کرد -
فرض کرد - حتم کرد میباشد . و از بیانات غضن اعظم
عبد البهاء برای جمعی راجع بکیفیت کتابشان است :

" من بیشتر مکاتیب بدست خود مینوشتم و لکن چون سه انگشتان
دستم از کثرت کتابت از کار افتاد محتاج شدم که کاتبی بگهیرم
تا آنکه دستم براه افتاد و من تا قبل از صعود جمال مبارک با حدی
از احباب مکاتیب نوشتم تا آنکه میرزا آقا شهباز نزد م مقدر آمد
نامه فرستاد که جوابی ندادم و بالاخره بعمرز آقا جان بنسوع
شکایت از من نوشت که نمیدانم سبب عدم کتابت ایشان چیست
پس جمال مبارک مرا طلبیده سؤال کردند چرا برایش نینویسی
بنویس پس جوابی برایش نوشتم باین مضمون ای حضرت
ورقا! آیا ندانم ملاء اهل را نشنیدی پس چرا منتظر و متوقّص
صدای بعوضه هستی الی آخره و نویستی جمال مبارک مرا طلبیدند
و گفتند که بالا باشم و در اطاقشان بخوابم پس فرمودند عرائض
بسیار شد چه تدبیری میکنی گفتیم من برای جواب نویسی

حاضریم پس جمال مبارک عارتی باین مضمون نوشتند که فلانسی
متعهد و متکفل جواب عرایض کردید همان شب پنجاه جـواب
نوشتم و از آنوقت تا حال بهمه مکاتیب جواب مینویسم "

در قرآن مصطلح بر منزل من جانب الله میباشد
(کتاب) قوله تعالى :

" ذلك الكتاب لا ريب فيه هُدًى للمتقين " وقوله :
" تنزل الكتاب من الله العزيز الحكيم " وقوله : " هذا كتابنا
ينطق عليكم بالحق " وقوله : هو الذي انزل عليك الكتاب (وقوله)
ومن يكفر بالله وملائكته وكتبه ورسله واليوم الآخرة فقد ضلّ ضلالاً
بعيداً) و در سترالواح جمال ابی نیز بر سبب آیات مذکور
قرآن بسیار میباشد قوله ج ع : " تنزل الكتاب من الله "
وقوله : " هذا كتاب من لدى المظلم " و در توفیقات و آثار
اولیه حضرت نقطه مراد و متباد را از لفظ " الكتاب " تفسیر کرده
یوسف بود . کتاب نیز بمعنی مفروض و مجموع در قرآن است :
" ان الصلوة كانت على المؤمنين كتاباً موقوماً " در کتاب اقدس است
" قدر لذی رباتکم من کتاب الطاء من کتاب الخاء " الخ یعنی
از مفروض یا مجموع طاء و خاء و غیرهما . و اهل کتاب در آثار اولیه
باب اعظم بر مسلمان خصوصاً اثنی عشریه و یوزده ملاء ایشان
میباشد . کتاب حضور را آثار و افواه این امر و مؤمنین مرا در میرزا
آقا جان خادم است که در نام آقا و خادم تفصیلی است .

مکتب ، در کتاب اقدس است :

" اذا اراد مطلع التوحيد مكتب التجريد قل انا دخلنا
مكتب العماني والتبهيان انا دخلنا مكتب الله " الخ
مراد تبیین کلمات نقطه راجع بمن يظهره الله موعود است که
در حقیقت ذکر مکتب و مدرسه فرمودند و با بیان مدرک اعتراض
و انکار خود نسبت بمقام ایهی قرار دادند .

مکاتیب نام مجموعه هائی از آثار غصن اعظم عبدالبهاء
بدستورش گردید که شیخ فرج زکی کردی در قاهره مصر فراهم
آورد ، طبع نمود .

کتاب در خطاب و مناجاتی است :

" وانصرهم في كل الاحوال بملائكة قدسك التي هم جنود لا
يرونها وكتائب غالبية على جيوش الملاة الاذني " الخ جمیع
کتبه دسته آرسپاه

عربی تلریگ در لوح رئیس است :

" بحیث ینوح الکتیب فی البهضاب "

(کِثِيبُ)

بجائی رسید که تلریگ در تپه هابناله

ومویه افتد .

وکتیب احمر تل ریک سرخی در طریق اعمال حج حاجیان و
دعائی دارد که در احادیث امامی ذکر است و حاجی سید کاظم

رشتی اصطلاحی از این گرفته در درجه و مقام عرفانی رمزی
بیوسته نام برد و بر همین وتیره از نقطه اولی در شرح البهاء است
قولش :

" وانت اليوم لولم تلق ما في يمينك والشمال من سبحات
الدقائق واهارات الرقائق لم تقدر ان تسلك الى الله فسي
ارض كتيب الاحمر " ودر توقیعی است قولش :

" وان كتيب الاحمر والرفرف شأن من مقامات الجنان " الخ
و در ضمن نام رضوان و نیز حسن از توقیعی نقل است . و در
لوحی است قولش :

" ان يا حاء اسمع ندا البهاء الذي ينطق في الكتيب الاحمر
مقام الذي انقطع عنه حكم القدر " و در لوحی دیگر خطاب
بشیخ سلمان :

" فطوبى لمن يمشى على كتيب الاحمر " و از غصن اعظم
عبدالبهاء است قولش :

" وارض حمرا " وکتیب احمر مقصد مقام قضا است زیرا در اصطلاح
اهل الله بیضا مقام مشیت است و خضرا مقام قدر است و حمرا
مقام قضا است و صفرا مقام امضا است پس ارض حمرا مقام
شهادت کبری است " ودر توقیعی دعای الف است قولش :
ولذا قد نسب محمد رسولك صلواتك عليه واله له في مقام الظاهر

رتبة القضاء الى نفسه وجعل حاملها حجتك الشهيد حسين
بن علي آية وحدانيتك " الخ چنانچه در نام حمزة ورضا نیز
شعه ای ثبت میباشد .

بضم و سکون عربی کود و خرمن : در لوح
بحاجی محمد کریمخان است :

(کُدس)

" اگرچه هر طبری از کدس رحمت رحمانیه
و خرمن حکم صدائیه نصیب نبرده " الخ .

و کُرب عربی دلگیری و مشقت در لوحی
بحاجی ذبیح کاشی قوله :

(کُربَة)

« جناب ذبیح علیه بها " الله بنام خداوند
یکتا قلم اعلی شهادت میدهد بفریت و کریمت و بلایای توفسی
سبیل الله رب العالمین " الخ

شهر معروف در عراق بنام و عنوان ارض ^{طف}
و ارض مقدسه و کربلا و غیرها در الواح
و آثار تکرار دریافت از آنجمله در خطابی

(کُربَلَا)

در حق زمین المقربین است :
" فاضطرّ الى الهجرة والجلاء الى ارض الطّف فتحمّل کلّ کُرب
وبلاء الى بقعة کربلاء " الخ و تمام احوال مرتبطه باین امر در
آنجا در تاریخ ظهور الحق مسطور است و مدفن مادر باب اعظم

در آنجا میباشد و شمه ای در ذیل نامهای طیف و حسن ذکر است :
عربی بمعنی رجعت و حمله در لوحی
بحاجی ذبیح کاشی :

(کُترة)

" قل یا قوم قد جاءت کُرة اخرى واتى الرحمن
بسلطان عظیم "

(کُرت - اکُرت) ذیل نام اکثر ذکر است .

از نظر احوال عمومی در اسرار الاثار العتیقه
(کُرد - کُردستان) و از نظر واقعات امریهائی در مابین کردها
و کردستان در تاریخ ظهور الحق مخصوصاً
در ضمن شرح اقامت جمال ایهی در سلیمانیه و در این کتاب نیز
در ذیل نام سلیمانیه و عید و امین و غیرها مسطور میباشد و آثار
و نامه های ایهی مرتبطه بآنجا و آن مردم بسیار است که بعضی
از آنها مانند قوله :

" دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر کُردی و در طولم و
انسانم آرزوست " الخ معروف از مردم آنجا که مؤمن و یامحبب
باین امر بودند عده ای در الواح و آثار دریافتند و مخصوصاً
میرزا اسد الله اصفهانی و ذوالفقار خان و شیخ فرج الله زکّسی

و شیخ محیی الدین از اهل سنندج و حوالی در آثار غضن اعظم
 عبدالبهاء نامبرده اند و تفصیل کشته شدن سید اعمی هندی
 در آن خطه در تاریخ ظهور الحق ثبت است . و چون فرهاد
 میرزا معتمد الدوله عم ناصرالدین شاه در سال ۱۲۸۴ هـ ق بحکو
 مت آن خطه منصوب گشت که تا سال ۱۲۹۰ برقرار بود و شاه در
 آنسال خواست باروپا رود و او را برای نیابت سلطنت بطهران
 خواست و معتمد الدوله در ورود بکردستان دانست که حسن
 سلطان اورامی از اهل اورامان با دو برادرش بهرام بیگ و
 مصطفی بیگ سالهاست که بر حکام اورامان یاغی اند پس بصوب
 خاک مریوان حرکت کرد و آنها را بتدبیر گرفت و حسن سلطان را
 کشت و برادران مذکورش را با خود بار دوی سنندج آورد و حسن
 سلطان مذکور موافق اطلاعی که بدست رسید قاتل ابوالقاسم
 همدانی همراه جمال ابهی در سلیمانیه بود و تفصیلی از چگونگی
 آن ایام در کردستان بواسطه دکتر نقشبندی از بومیان معروف
 آنجا که از سلاله شیخ نقشبندی است و بواسطه حسن حقیقی
 خلف میرزا اسدالله اصفهانی نامبرده نقل شد که خلاصه اش
 اینست :

جمال ابهی در ماه محرم ۱۲۷۱ بیباغ کون در سرحد طولیه و
 بیاره بخانقاه شیخ سراج الدین ورود کردند و شیخ محمد

ارشد اولاد شیخ سراج مذکور در آن خانقاه محض پذیرائی
 ایشان حجره ای معین و مستخدم داعی مقرر کرد و شیخ محمد
 خود شبانه روز بحضور بود و اهالی آن منطقه جمال ابهی را
 بنام درویش محمد میخواندند و مدت اقامت بدین طریق دو ماه
 به پایان رسید و ابوالقاسم نام گماشته ابهی رهسپار ایران شد و
 همینکه از آنجا بگراوید و ل رسید در آنکوه ها بدست سارقین با
 ارّه سر بریده گردید و خبر بشیخ عبدالرحمن برادر شیخ محمد
 مذکور رسید و تعقیب کرد و خبر بشیخ محمد داد و او دستور کفن و
 دفن صادر کرد و دفن نمودند و این واقعه در چهار فرسنگی
 خاک عراق در قریه ای در بلوک اورامان کردستان که تا سنندج
 تقریباً ۲۱ فرسخ است واقع شد و همینکه خبر بحضرت بهاء الله
 رسید بهمراهی شیخ محمد مذکور بطرف سلیمانیه حرکت کردند
 و بخانقاه شیخ مولانا خالد وارد شدند و مولانا خالد در کوه
 سرگومنزلی راتپیه کرده ایشانرا در آنجا پذیرائی نمود که تا
 شش ماه مهمان وی بودند و بعداً جمال ابهی بهمراهی شیخ
 مولانا به بغداد حرکت نموده و شیخ محمد رالقب شیخ بهاء الدین
 دادند که شاید مثنوی فارسی خطاب با و است و او به بیاره عودت
 کرد و حجره ای که جمال ابهی بدو فرسخی سرحد در خاک
 عراق منزل داشتند دستور داد مهر و موم کردند و مقبره آقا زمان

در گراویدول بدستور بهاء الدین و محیی الدین و شیخ عبد الرحمن
تأسیس شده .

(کُرسی)

عربی صندلی و تخت و آنچه بر آن نشینند
کراسی جمع و کُرسی نیز مرکز و پایتخت . در
قرآن بتجلیل و تعظیم قدرت الهی است
"وسع کرسیه السموات والارض" که بنام آیه الکرسی شهرت یافت
و در کتاب اقدس است :

"علی الکرسی الموضوع علی السریر" که مراد صندلی میباشد .
و در لوح رئیس است :

"ندامینمودند که سلطان میآید کرسیها را بگذارید" و در لوح
حکماست :

"فانظروا فی الیونان انا جعلناها کرسی الحکمة فی برهة طویلة"
که مراد پایتخت و مرکز است . و در لوحی است :

"اگرچه در ظاهر بر اکراس رفیعه و اعراض منیعه جالس باشند"
الخ که ظاهر عبارت بتمام المناسبه میرساند اکراس جمع کرسی
استعمال شد و نیز ممکن است اکراس جمع کُرس و بمعنی مبانی
و یا آشیانه ها باشد .

(کُرکولک)

شهری مشهور در کردستان . شرح عبود
ابهی از آنجا و دیگر اوضاع آنجا مرتب

باین امر در تاریخ ظهور الحق ثبت است .

در خطابی است :

(کُرم)

"تعلق قلبک، بکلمة الله و خدمتک فی
کرم الله حتی تخدی فی کرمه العزیز"
الخ باغ پر درخت .

(کُرممان)

استان شهر جنوب شرقی ایران و شهر
کرسی آن مرکزی در عصر بیان برای امر
جدید بود و بنوعی که در ذیل نام یحیی

و حرف ک است در آثار نقطه بیان برمز "ارض کاف" مذکور
گردید و تفصیل احوال آنجا در ظهور الحق ثبت است و در این
کتاب هم زکری در ذیل نام صادق میباشد و از مؤمنین آن عصر
حاجی محمد ابراهیم بن حاجی اللهویری که آثارش در بلاد
موجود است دیگر :

آقامیرزا محمد علی امین الرعایا که بنام حاجی امین معروف بود
و نیز برادرش و حاجی محمد روغنگر و غلامرضا و حاجی حسین
عصار که گفتند در طهران مفقود و مقتول گردید . و در دوره
ابهی نیز گروهی بودند که در الواح مذکورند و کرمان برمز "ک"
ثبت میباشد از آنجمله در یکی از آثار و با مضاء خادم است
قولش :

انسان متحیر است که جمیع اهل بیان کذب و مفتریات اهل
 فرقان را دیده و شنیده اند و در یوم الهی ظاهر شد آنچه که
 مستور بود آیا مجدداً چگونه با وهامات قبل اعتکاف نموده اند
 گاهی مرآت میگویند گاهی وصی میگویند گاهی ولی میگویند
 صد هزار امثال این نفوس بلکه ای خلق شده و میشوند لا ینفعم
 الا سماء و ما عند هم و ما ینفصم هو رجوعهم الی الله المہیمن
 النقیوم بمثابه اطفال باغب طین مشغول اند سبحان اللہ
 باب کذب در «کتاب ورمفوح» شده که عالم متحیر است و کذبتک
 خدعه و حیلہ دیگر صدق اللہ العلیّ العظیم . در کتاب اقدس
 در ذکر آن ارض نازل شده آنچه متبیین را کفایت مینماید
 موقن باین امر عظیم عالم را بشکل کف تراشید مشاهده مینماید
 حق عباد بیچاره را حفظ نماید چه که مجدداً ارباب عمایم بر
 اعراض قیام نموده اند الخ و در کتاب اقدس این خطاب
 است :

یا ارض الکاف والراء انا نراک علی ما لا یحبہ اللہ ونری منک
 ما لا اطلع احد الا اللہ العلیم الخبیر ونجد ما یرمنک فی
 سر السر عندنا علم کشی فی لوح مبین لا تحزنی بذلک سوف
 یظہرہ اللہ فیک اولی بامن شدید یدکرونی باستقامة
 لا تمنعہم اشارات العلماء ولا تحجبہم شبہات المریین ودر

لوحی است قوله :

ارضك و هم لازم است شخص عاقلی بکمال حکمت در آن ارض
 گاهی مرور نماید و بقدر امکان در آنجا توقف کند و بکمال حکمت
 رفتار نماید چه که جعفر کذاب در آن ارض ظاهر فی الحقیقه
 جعفر کذاب این است نه آنکه از قبل باونسبت داده بودند
 ابناش اخبث از اول الخ . مراد ملاً جعفریابی ازلی کرمانی و
 پسرانش شیخ احمد روحی و برادرانش اند که بتفصیل در
 ظهور الحق مسطور است و از معارف مؤمنین این دوره حاجی
 محمد رحیم با خواش - آقا محمد کریم و آقا محمد رفیع و سلاله
 حاجی محمد رحیم بنام رحیمی اکنون در جامه هستند . دیگر
 استاد عسکر دیگر دستور رستم پاریسی و نیز میرزا بهرام و سید
 اسد الله تارزن و کربلائی حسینعلی معروف بکربلائی حسین
 عبد الرشید و گشتاسب ساسان پاریسی و ارباب خدا دار پاریسی
 کیخسرو آبادی و نیز میرزا محسن معروف بمیرزا صادقی فسراش
 پست و تلگراف و از سلاله هریک اکنون در اهل بها موجودند
 و نیز بهرام جان بود و از معارف اهل ایمان جوانی زاد معوضعلی
 درویش بنام حاجی عوض در حدود سال ۱۲۸۰ ه. ق. ایمان
 آورد و باقلیلی از مؤمنین معاشرت کرد و با میرزا باقر (شهید)
 غالباً شبها احتفال انس داشتند و خبر بسمع حاجی محمد رحیم

خان بن حاجی محمد کریمخان رسید و بواسطهٔ زوجهٔ کربلائی که
 انتسابی بعید داشت و تطمیع کردند از موقع اجتماع شبی در آن
 خانه آگاه گردید و کسان حکومت بفرستاد تا دستگیر کردند و از
 آنجمیع احمد پسر ملاً جعفر و احمد پسر مشرف بوعده و وعید رها
 شده در رفتند و کربلائی حسینعلی و میرزا باقر و حاجی عوض
 را بحبس انداختند و حاجی سید جواد شیرازی الاصل امام جمعه
 که میرزا باقر برایش بخط خوش مشهور خود قرآن و غیره نوشت
 شفاعت کرد و حاکم شیخی نامبرده نیز دریافت و امام جمعه وعده
 و نوید بحبسبان داد تا جلویشانرا باز گذاشت و آنها گریختند
 و عذر آورد که بسعی و زور خود در رفتند و کربلائی حسین و حاجی
 عوض خلاص شدند ولی میرزا باقر را حسب تعقیب و ابلاغ حاجی
 محمد رحیم خان در رفسنجان بدست آورده بحبس کرمان
 برگرداندند و بدستوری کار آنمظلوم را در سجن بسر انجام
 رساندند و جسد را از آنجا بیرون انداختند و حاجی سید جواد
 که بقصد استخلاصش قدم بر میداشت واقعه را بچشم دیده زهی
 متأسف و متأثر گردید و حاجی از همان زمان از ایران گریخته
 بعکارت و بنام درویش معروف گردید و شیرینی بیبهایمان
 آنحدود داد تا نام درویشرا از آغاز اسم وی متروک کرده
 حاجی نیاز خواندند و از دوبرادرش نیز یکی بایمان بهائی

وارد شد . دیگر از معارف اهل بها ساکن کرمان حاجی
 محمد طاهر اشراق یزدی الاصل مشهور بقند هاری بود که
 عاقبت در شهر کرمان درگذشت و خاندان اشراقی از او برقرارند
 و در الواح مذکور میباشد از آنجمله قوله :
 " یا محمد طاهر یذکرک المظلوم قد سمعنا نداءک و ما
 انشأته فی ذکرک المظلوم " الی آخرها . و در آثار غصن اعظم
 عبدالبها " عده بسیار مخاطب شدند قوله :
 " کرمان جناب آقا حسن آقا عینی آقا نصرالله معاون حاجی
 آقا بیک آقا سیف الله بیک آقا محمد رضا و غلام حسین آقا علی
 اکبر قناد آقا علی اکبر بقال آقا محمد علی از تعذبات تقی
 شقی مرقوم نموده بودید که مانند استر شرور رفوس (بمعنی
 لگدن) و شمس و خرون و جفول (بمعنی رمنده) است و رفوس
 متناهیست بجان آزادگان متواصل " این نفوس هقرب صفت
 افعسی سیرت ما رفتارند و رعیت حتی حکومت بشرشان گرفتار
 ولی غافل از اینکه خداوند منتقم هرچند صبور است ولی غیرا است
 عنقریب چنان تیشه بر ریشه این ستمکاران زند که اشجار
 آمالشان از بیخ برافتد ان ربک لبالعصره " الی آخرها
 و قوله :
 " کرمان جناب آقا شیخ یحیی سردار نصرت آقا سید سلیمان

آقامیرزا حسن وکیل آقامیرزا علیخان و نجل عزیزشان جناب حاجی محمد رحیم جناب آقامیرزا محمود روضه خوان جناب استاد علی عسکر نخود بریز کربلائی حسن اخوی حاجی محمد قالی باف کربلائی اسد اللمزائر میرزا ماشاء الله زائر آقا محمد آقا تاجر یزدی آقامیرزا محمد علی منشی کربلائی حسن علی سیف الله خان ملا خداداد کیخسرو ملا خدامراد بهرام میرزا سرزو اسفندیار کیخسرو خداداد دینیار مهربان کیخسرو مهربان اسفندیار مهربان بهرام لهراسب دینیار لهراسب دینیار بهرام بهمن بهرام اردشیر جمشید آقا علی اکبر قالی باف آقا کربلائی ابوالقاسم قالیباغ کربلائی ابوالقاسم کربلائی نظر عطار استاد ابراهیم عطار کربلائی نصرالله آقا غلامحسین آقا محمد کفاش مشهدی علی سروستانی آقا محمد علاقه بنسب استاد محمد حسن بناء حاجی ابراهیم تاجر آقا محمد علی تاجر آقا محمد تقی ولد معاون کربلائی قالی باف میرزا علی اکبر قرآش میرزا حسن اخوی آقا محمد بن کربلائی علی استاد حسن فخار آقا محمد حسین وکیل الرعایا آقا محمد باقر تاجر سروستانی آقامیرزا محمود آقا محمد علی صراف و قوله :
 " کرمان جناب انتظام الوزاره میرزا علیخان منشی اخوی مرحوم بصیر دیوان استاد عبد الکریم حاجی محمد رحیم "

کربلائی امان الله آقامیرزا سید احمد منشی آقا محمود آقا تاجر کربلائی حسن صراف آقا جواد و پسرش آقا ماشاء الله سیف الله خان اخوی جناب آقا ابراهیم عطار میرزا مصطفی خان آقا محمد باقر علاقه بند کربلائی قالی باف عبد الله بیک آقا محمد رفیع حاجی محمد آقا محمد علاقه بند کربلائی محمد قالیباغ نورالله خان استاد اکبر شیشه گر آقا کاظم خدا داد فارسی خدامراد فارسی اسفندیار فارسی شهریار فارسی دینیار مهربان دینیار کلانتر آقا نصرالله معاون التجار وکیل کربلائی حسن وکیل آقامیرزا حسن علی خان سرهنگ توپخانه و حاجی محمد کریم قالی باف .

واقعات مرتبط بآن بلد راجع بامر بدیع

(کرمانشاه) در ضمن احوال قره العین و سفرهای

ابهی و دیگر امور در تاریخ بتفصیل

مذکور و از مؤمنین متقدمین این امر در آنجا شیخ محمد مدرس بود که در عراق سکونت داشت و در قضیه حبس و نفی عدّه بابیان از آنجا برای طهران که از آنجمله ملا محمد جعفر نراقی بود و مشروحاً در تاریخ مسطور میباشد شیخ محمد راجون بکرمانشاه رساندند حسب اقدام بعضی از اهالی شاهزاده عماد الدوله والی ویرا بخشید و رهانمود و او در آنجا متدرّجاً بمدرسه آخوند

مدرس و معروف گردید و معدودی از بابیان ازلی اهل کرمانشاه و پیران خودشان میدانستند و عده ای از بهائیان که اهل آنجا بودند و پیر بهائیان میسر شدند تا هنگامی که کار بهین طرفین بمجلس مناظره و محاوره کشید و پیر بهر قطع دعوی حاضر کردند و اوحق را بهائیان داد و از آنگاه ازلیان و پیرا شناخته احتراز کردند و پس از وی پسرش شیخ علی از معاریف بهائیان بود ولی از آنخاندان اشخاص صالحی در این امر برجای نماند و مدتی حبیب نجف آبادی در کرمانشاه مقیم بوده با محضرابهی در سنین عراق و ادرنه و عکا مراسله داشت و ملافین بهائی در آنجا مراد شده نمودند و میرزا ابوالفضل گلهایگانی در آنجا تبلیغ نمود و نزدیک بآن بود که گرفتار حکومت و در خطر واقع شود و بر روز ایام جمعی از بنی اسرائیل و مسلمین آنجا در این امر درآمدند و امر بهائیان در آنجا استقرار گرفت و آن عده ازلی متدرجا در گذشتند و اکنون جمعیتی بهائیان در آنجا در این امر درآمدند و امر بهائیان در آنجا به سرقرار و محفل کرمانشاه محفل مرکز قسمت غرب و محفل سنندج و خسروی و جمعیت های کردند و صحنه و دینور و غیرها تحت سرپرستی ایشان اداره میشوند .

(کرمل)

کوه مقدّس معروف در حیفا فلسطین که شرح آن نام در اسرار الانوار العمومیّه و تمامت مقام و احوال آن راجع باین امر

در ظهور الحقّ و شمه ای نیز ذیل نامهای حیفا و خضر و طوسی و کرم و تقی و غیرها ذکر است و لوحی راجع بآن معروف بلوح کرمل میباشد قوله :

" حَبِّذَا هَذَا هَذَا الْيَوْمَ الَّذِي فِيهِ تَضَوَّتْ نَفَحَاتُ الرَّحْمَنِ فِي الْاَمْكَانِ
 حَبِّذَا هَذَا الْيَوْمَ الْمُبَارَكِ الَّذِي لَا تَعَادِلُهُ الْقُرُونُ وَالْاَعْصَارُ
 حَبِّذَا هَذَا الْيَوْمَ اِنْ تَوَجَّهَ وَجْهَ الْقَدَمِ اِلَى مَقَامِهِ اِذَا نَارُ الْاَشْيَاءِ
 وَعَنْ وِرائِهَا الْمَلَاءُ الْاَعْلَى يَا كَرْمَلُ اَنْزَلِي بِمَا قَبْلَ عَلَيْكَ وَجْهَ اللّٰهِ
 مَالِكُ مَلَكُوتِ الْاَسْمَاءِ وَفَاطِرُ السَّمَاءِ اِذَا اخَذَ هَا اَهْتِزَّازَ السَّرُورِ
 وَنَادَتْ بِاَعْلَى النَّدَاءِ طُوبَى لَكَ بِمَا جَعَلَكَ اللّٰهُ فِي هَذَا الْيَوْمِ
 مَقَرَّ عَرْشِهِ وَمَطْلِعَ آيَاتِهِ يَا كَرْمَلُ بَشِّرِي صَهْبِيونَ قَوْلِي اَتَسِي
 الْمَكْتُونِ سَوْفَ تَجْرِي سَفِينَةُ اللّٰهِ عَلَيْكَ وَيُظْهَرُ اَهْلَ الْبَهَائِ
 الَّذِيْنَ ذَكَرَهُمُ اللّٰهُ فِي كِتَابِ الْاَسْمَاءِ " الخ و در لوح شیخ است
 قوله :

" کرمل در کتاب الهی بکرم اللّه و کرم اللّه نامیده شد کوم تپه را میگویند و این مقامی است که در این ایام از فضل دارای ظهور خباء مجد بر آن مرتفع گشته طوبی للواردين و طوبی للمقبلين " و

از غصن اعظم عبدالبهاء است قوله :

" و بشارت كبرى اينكه هيكل مطهر منور مقدس حضرت اعلى روحى له الفداء بعد از آنكه شصت سال از سلطه اعداء و خوف از اهل بغضا همواره از جاني بجاني نقل شد و ابدا سكون و قرار نيافت بفضل جمال ابهى در يوم نوروز در نهايت احتفال باكمال جمال و جلال در جبل كرمل در مقام اعلى در صندوق مقدس

استقرار يافت و از تصادفهاى عجيب آنكه در همان روز از شيكاگو تلگرافى رسيد مضمون اينكه از هر شهري از شهرهاى امريك احباء بالنيابه از خود مبعوثى انتخاب نمودند و شيكاگو فرستادند چهل مبعوث در شيكاگو جمع شدند و قرار قطع مشرق الاذكار و بنيانش دادند تا كل احبائى امريك در بنيان مشرق الاذكار در شيكاگو مشترك باشند اين اجتماع در نوروز واقع شده قرار قطع داده و مزده تلغرافى بارض مقصود فرستادند نام آلمانى معروف در رساله مدنيه

(كروب)

است قوله :

Krupp

" آيا ممكن است كه تفنگ و توپ عادى

با تفنگ هنرى مارتى و توپ كروب مقابلى نمايد ؟ "

در شرح ها است قوله :

(كروبيين)

" وانهم (انبياء و اوصياء و مؤمنين)

الكروبيين الذى قال الصادق فى شأنهم انهم قوم من شيعةنا من الخلق الاوّل جعلهم الله خلف العرش لوقسم نور واحد منهم على اهل الارض لكفاهم ولما سأل موسى ربه ما سأل امر رجلاً منهم فتجلى له بقدر سمّ الابهرة فدكّ الجبل وخرّ موسى صعقاً" و در كتاب ايقان است قوله :

" چنانچه حضرت صادق در وصف كروبيين مي فرمايد قومى از شيعيان ماهستند خلف عرش" و در لوحى است قوله :

" مقام الذى يطوفن فى حوله ارواح المقربين ثم افئدة الكروبيين الخ واصل كروب عبرى و بمعنى فرشته و كروبيم جمع و در تورات نيز مذکور است و در اسرار الاثار العموميه تبين ميشود .

در عربى بلفظ سوريه نوعى از عربانه و

گارى سوارى و از اينرو عربانه سوارى

مرکز عهد ابهى عبدالبهاء نزد بهائيان

معروف بنام كروسه شد .

(كروسه)

كريم در لوح رئيس :

" أرسل (حضرت محمد) اليه كتاباً

كريمًا " گرامى و پسند و با ارزش و حاجى

محمد كريم خان كرمانى در اسرار الاثار العموميه بتفصيل بيان

است و در آثار ابهى در ابطال و ازهاق او در كتاب ايقان و

كريم (حاجى محمد كريميان)

غيره بیانات و آیات بسیار معظم و موثری موجود میباشد از آن جمله در لوح قناع است قوله :

" هو القهار ان یا کریم ان استمع نداء ربك الا بهی من السدرة المنتهى ینطق انه لا اله الا هو والمهیمن القیوم " و در کتاب اقدس قوله :

" انكروا الکریم ان دعواته الی الله انه استکبر بما اتبعه هـواه بعد ان ارسلنا الیه ما قررت به عین البرهان فی الامکان وتمت حجة الله الی ان اخذته زبانية العذاب عدلاً من الله انا کنا شاهدین " و نیز از کریم نامان کثیر الذکر در آثار و افواه اهل بها آقامحمد کریم عطار در طهران است و " ک ر " رمزی از آن است قوله :

" ک ر ان استمع النداء مرة اخرى من البقعة النوراء " الی آخر و در لوح حج خطاب بحلاً محمد نبیل زرنندی است :

" وانك انت یا محمد ان ارایت الکریم فی المدينة ذکره بذکر من لدنا ثم بشره برضوان قدس کریم قل یا کریم قم عن مقامک ثم صح بین السموات والارض بما ظهر سرّاً لا مر عن مشرق اسمه البدیع فاخرق حجابات الوهم لیطلع عن خلفها جمال القدم بانوار عز لمیع وانك انت یا کریم لا تصبر فی آن ثم بلغ فی امر ربك الی کلّ عالم بصیر "

الی آخرها و در مناجات طلب مغفرت در حق او و پدرش خطاب است قوله :

" فخلق من بعده هذا الخلف الصادق عبدك الکریم ذ و خلق عظیم و اوقد سراج ابیه " الی آخرها و ذکر حاجی عبد الکریم طهرانی ذیل نام امریکا است و عبد الکریم اشراق خیاط متولد بسال ۱۲۵۴ شمسی هجری در طهران ابن ابوالقاسم نام معروف بقاضی از علمای شیخیه سالها در طهران نشر دعوت امریهائی کرد تا بسال ۱۳۲۷ درگذشت .

مربّ خسرو فارسی در لوح رئیس است :
" ومنهم کسری الذی ارسل الیه کتاباً کریماً " مراد خسرو پرویز است .

(کِسْرِي)

عربی سستی و سنگینی و تنبلی و بیکاری که عرفاً کسالت گویند در لوح طب است :
" بهاتسلم النفس من الکسالة وسوء

(کَسَل - کَسَال)

الحال " و در لوح حکماء :

" اجتنبوا التکاهل والتکاسل "

و خسوف هر دو در حق شمس و قمر هر دو اطلاق میشود ولی حسن و شهرت کسوف در شمس و حسن و شهرت خسوف

(کَسُوف)

در قمر است . در لوحی است :
 " انا نشكومن الذين اختلفوا في امر الله وبهم تكدر صافي كأس
 عرفاني بين بريتي وكسف شمس تقديسي " ودر خطابی و مناجاتی
 بطلب مغفرت در حق حاجی ذبیح کاشانی است :
 " وانتقل الى ارض شديدة الكسوف والخسوف تتموج فيها
 راية الظلم " که مراد طهران پر جور و عدوان است و در ذیل نام
 طهران ذکر می باشد .

فارسی بمعنی بیغیرت و زن بزمزه در
 خطابی است :

(کشخان)

" یزید پلید و خولی کولی و سنان کشخان

و شمرید چهر " الخ

نام قریه ای از توابع کاشان که در ایام
 میثاق غالب اهالی که بیانی بودند
 بهائی شدند و تقریباً اکثریت بر بیانیان
 و دیگر مسلمانان حاصل کردند و اسامی آنان در عنوان خطاب
 چنین بود :

(گشته)

" جناب ملا حبیب الله نجل ایشان جناب آقامیرزا محمود
 جناب آقا محمد حسین ، رجبعلی ، جناب آقا محمد اسمعیل ،
 محمد ، جناب آقا صفر علی علی محمد ، جناب علیجان ، جناب

عباسعلی شمس ، جناب استاد صفر علی ، حسن ، رحیم ، جناب
 آقا اسد الله ، جناب عباسعلی ، کریم ، جناب مسیب ، جناب
 حاجی فضل الله ، جناب رضا ، عزیز ، علی محمد ، جناب محسن ،
 جناب آخوند ملا ولی الله ، جناب آقا میرزا ابوالقاسم طرقی ، جناب
 آقا میرزا علی اصفهانی ، جناب آقا میرزا محمد علیخان نطنزی ،
 جناب آقا عباس آقا علی اکبر ، جناب آقا عباس رحیم ، محمد علی ،
 جناب آقا رضا مشهدی جعفر ، جناب آقا عبدالحسین علیهم
 بهاء الله الابهی "

قریه ای از توابع ساری مازندران است

(کفشگر کلا)

که از مؤمنین اولین آنجا آقا محمد علی

بقیه السیف قلمه طبرسی و زوجه اش

باد و پسرش آقا علی اکبر و محمد قلی و خاندان ایشان در خاشانیان

و برادر آقا محمد علی مهدی نام معروف بمیرزا آقا و پسرش

میرزا ذبیح الله و مهدی معروف به آقا جان و خاندان ایشان

در خاشان اند و برادر دیگرشان آقا عبد الله که هم از بقیه السیف

بود و آقا میرزا حسن معروف بمیرزا حسن بابی از مادر برادرشان

و از پدر پسر عمویشان او نیز از بقیه السیف بود و احفاد دختری

داشت و آقا ولی و خاندان عطاءیان و یحیی و برادرش مطلب

خانواده ترابی و مشهدی علی اکبر و برادرش با خانواده محسنی

ومیرباباسلیمی ومیرآقا باخانواده اش میری ومیرزاخان وبرادرش
خان آقا خانواده درخشانی وبعداً میرآقا برار همزاد ومیر
عابدین خانواده اش عابدین نیز در امر درآمدند .

در لوحی است :

(كُفِّفَةَ) " هذا كتاب ينطق بالحق وفيه يذكر ما

يسر به افئدة المقربين قل قد

تموجت بحور العظمة من هذا البحر المتلطم المكفكف الموج
السيال العظيم الخ كُفِّفَ اسم فاعل رباعي مجرد بمعنى
جلوگیرنده هر مقدم مخالفی است واین آیه در تجلیل در سای
افتد ار خود میباشد واگر کفکفه عربی مأخوذ از کف فارسی کُفِّفَ
بمعنی جوشان و پرف کف گفته شود شاید .

عربی کور نابینا در خطابی است :

(كفيف) " واما كيفوا الا نظار احتجبوا في ظلام

حالك عند بحبوحة النهار "

در لوح حکماء راجع بیونان است :

(كَلَّ) " وكلّ لسانها " زبانش کند شد . و در

سوره الصاد است :

" ان استقم في يوم الذي فيه تعمي الابصار ويكّل كل اللسان
وتضطرب افئدة المدعين " ودر نسخه ای یککل دیده شد

وشاید اصل " يكلّ الالسنّ ويا " يكلکل اللسان " بمعنی
عرفی بود .

عربی بمعنی هر دو کلا در مذکر کلتادر

(كِلَا - كِلْتَا) مؤنث در قرآن است :

" اما يبلفنّ عندك الكبر احد هما او

كلاهما فلا تغل لهما اق " ودر کلمات مکنونه :

" ان اصابتك نعمة لا تفرح بها وان تعسك ذلّة لا تحزن منها
لان کلتیهما تزولان فی حین " ودر خطاب وصایای عهد است :
" من کلتی الشجرتین الریائتین " الخ

مصدر عربی حفظ و حراست . در خطاب

(كِلَاة) وصایای عهد است :

" وادخلهم فی حصن حصین کلائتک

عن سهام الشبهات " الخ

دکتر کلاک خانمی امریکائیه بهائیه با

(كِلَاك) دکترمودی بایران آمد و در مدرسه تربیت

بهائیان طهران بتربیت و تعلیم Dr. Sarah Clock

نونهالان اشتغال جست .

فارسی بزرگ . کلانتر بزرگتر و شهریان

بلد را بفارسی کلانتر و بترکی داروغه

(كَلَان)

میگفتند . محمود خان نوری در ایام اولیه این امر کلانتر طهران بود .

در اصطلاح بیان رمز از عدد جامع
(گلشنی) ۳۶۱ میباشد قوله :

"و بعضین یقین نظر کن که ابواب دین
بیان مرتب گشته بعدد گلشنی" الخ

صادره از مقام بهاء الله بمعنی
(کلمات مکنونه) سخنان پوشانیده و مہر کرده مصون و

مستور از عالم بشر و از دستبرد خلق که
فارسیه آن شامل فصول ۸۲ گانه قصیرہ عمیقہ مزیدہ عرفانیہ
اخلاقیہ است و اشارہ باحوال جامعہ اہل بیان در آن ایام
دارد در عربیہ آن اصول و روئیس تجربیات و احساسات روحانیہ
در ۷۱ فصل کوتاه بصریّت فصیحی میباشد . در سنین اقامت
بفداد پس از عود از کردستان در فجرهای ایام هنگام گردش
تنہا در کنار جلہ متدرجاً صدور یافت چنانچہ در ضمن اثری
خطاب بزین العقبین چنین مسطور است قوله :

"از کلمات مکنونہ ذکر نموده بودید بعضی از آن در یک لوح
مرّہ واحده نازل ولیکن در بعضی احیان فقرات دیگر نازل شدہ
بعضی کل را جمع نموده اند و بعضی متفرّق است اگر جمع شود

احسن بودہ" الخ و لذا او جمع نمود و نسخ موجودہ آن از
حیث ترتیب فصول متفاوت اند و چون ہر فصلی مستقل است
باکی نہ فقط در یکجای آن غفلت و بی اطلاعی در نسخ مطبوعہ
واقع شدہ و آن اینکہ در نسخہ ای در عبارت " بقعہ مبارکہ
زمان " باسقاط نقطہ " زا " " زمان " ضبط شد و نسخ مطبوعہ
بدون اطلاع از آن تقلید کردند و تفصیل آن در نام زمان
ثبت میباشد . و در لوحی است قوله :

" از قبل این مسجون کلمات مکنونہ کہ از مشرق علم ربّانیہ در این
طلیغہ فجر رحمانیہ اشراق نمود بہر احبّاء القا نمایند تا کلّ
بانوار کلمہ منور شوند و وصایای الہی را امام وجوہ خود نظر
نمایند کہ مباد غافل شوند و محتجب مانند " و از فضل اعظم
عبدالہیاء در خطابی است قوله :

" باید کلمات مکنونہ فارسی و عربی را یلاً و نہاراً قرائت نمائیم
و تضرّع و زاری کنیم تا بموجب این نصایح الہی عمل نمائیم
کلمات مقدسہ بجهت عمل نازل شدہ نہ بجهت استماع " الخ
و در مقدمہ قسمت عربی کلمات مکنونہ چنین مسطور است قوله :

" هذا ما نزل من جبروت العزّة بلسان القدرة والقوة علی
النّبیین من قبل وانا اخذنا جواهرہ واقمصناه قمیص الاختصار
فضلاً علی الاخیار لیوفوا بعہد اللّٰہ ویؤدوا اماناتہ فی انفسہم

ولیکونن بجوهرالتقی فی ارض الروح من الفائزین * ودرخاتمہ
فارسیہ چنین مسطور قولہ :

" سرورس معانی بدیعہ کہ وراہ پرده های بیان مستور
وہمان ہوں بہنایت الہی و الطاف ربانی چون شمع ضمیر
جمال دوست ظاہر و ہویہ باشد شہادت میدہم ایدوستان
کہ نصرت تمام و حجت کامل رہبان ظاہر و دلیل ثابت آمد
دیگر تاهمت شما از مراتب انقطاع چہ ظاہر نماید کذلک
تمت النعمۃ علیکم و علی من فی السموات و الارضین و الحمد
للہ رب العالمین " ر در زملی چند تعبیرات و تشبیہات
زیبا از صورت معانی عالیہ کہ ہر قلب مصفی جلوہ نمود موجودا

کہ مذاہم ظاہرہ مراد نیست از آنجملہ فصل قولہ :
" ای پسرانصاف در لیل جمال ہر کل بغاء از عقبہ زمردی و فناء
..... و جمیع مذکور شد الا اسمی از اسماء و چون اصرار
رفت حرف اول اسم از لسان جاری شد اہل فرقات از مکامین
عز خود بیرون دویدند و چون بحرف دوم رسید زیادہ
براین جائز نہ انا کنا شہداء علی ما فعلوا و حینئذ کانوا
یفعلون " و از غضن اعظم عبدالبہاء است قولہ :

" مقام و عقبہ زمردی وفا باصطلاح شیخ جلیل احساسی و حضرت
اعلی روحی لہ الفداء قدر است و این عقبہ بسیار صعب المرور

است آن اسم اسم اعظم است مراد جمالبارک است
و آنچه الیوم در دست معانی دو حرف از اسم اعظم است و
آن ب و ہ * و قولہ :

" ملاحظہ فرمائید آن اسمی کہ در آنزمان بتمامہ ذکر نشد
چہ بود ملاحظہ نمائید کہ بیوفایان چہ کردند و چہ جفائسی
روا داشتند از ہمتی نبود کہ نکردند صد ہای نمایند کہ نزدند
و بسیف جفا ہر دم جسد مظنوم را قطعہ قطعہ کردند و آن در
نزد جمیع واضح و مشہود است عجبترا از این آنکہ باوجود این
ظلم و ستم رشدت جفا اظہار مظلومیت نیز میفرمایند فاعتبروا
یا اولی الالباب " و فصل دیگر قولہ :

" ایدوستان من یاد آرید آن تہدی را کہ در جہل فساران کہ
در بقعہ مبارکہ زمان واقع شدہ یا من نمودید " الخ و حسن
اعظم عبدالبہاء چنین فرمودند قولہ :

" این عهد و میثاق است کہ جہانبارک در ارض مقدمین بقلم اعلی
در ظل شجرہ انیسہ گرفتند و بعد از صعود اعلان شد " و قولہ :

" و اما مراد از آن عبارت کلمات مکنونہ یعنی صبح صادق روشن
ظہور است کہ حضرت اعلی تجلی فرمودند و مراد از شجرہ
مبارکہ جمالقدم است و مراد از آن فضا فضای دل و جان
است و حضور خلق عبارت از حضور روحانی است نہ حضور

جسمانی و ندای الهی در فضای دل و جان بلند و چون خلق
هشیار نشدند لذا مدهوش گشتند" و قوله :

"آن صبح صادق روشن فجر میثاق است و شفق عهد نهر
آفاق شجره انبیا شجره مبارکه است که در فردوس اعظم نشو
و نما نموده و سایه بر جمیع آفاق افکنده" فصل دیگر قوله
"سطر سیم از اسطر قدس که در لوح یاقوتی از قلم خفی ثبت
شده" و از غصن اعظم عبدالبهاء است قوله :

"این الواحی از عالم ملکوت است که از قلم اعلی در لوح محفوظ
مرقوم است چنین الواحی از عالم ملکوت در عالم ناسوت نازل
نگشته بلکه در خزائن غیب محفوظ و مصون است اگر وقتی
نفسی چنین الواحی ابراز نماید و نسبتش بحق دهد که
این لوح یاقوت است یا لوح پنجم از فردوس است اصل
ندارد و در سفرنامه امریکا است :

"از غصن اعظم عبدالبهاء از معنی الواح زهرجدی در کلمات
مکتوبه سؤال کردند فرمودند مراد لوحی از الواح مبارکه
است و کنایه از اینکه الواح الهیه را باید بر سنگهای گرانیه
نقش نمود و از اصطلاحات شرق است که لون بیضرا بشیت
و حمرا را بقضا و شهادت و خضرا را بمقام تقدیر
وصفرا را باجرا امور تعبیر نمایند. و قوله :

"راجع باصل الخسران مقصود این است که انسان تاحق را
نشناسد از شناسائی خود محروم است زیرا باید اول انسان نور
آفتاب را ادراک نماید و نور خویش را نیز مشاهده کند زیرا
بی نور هیچ چیز مشاهده نشود" و اصلا مکتون و مکتونه بمعنی
نہان کرده مهر کرده. و در لوح رئیس است :

"كما ترى النطفة انبها بعد ارتقاها الى المقام الذي قد
فيها يظهر الله بها نفسها التي كانت مکتونة فيها".

در آثار این امر کلمة الله الکبری و مانند
آن بر مظاهر ارادة الله و جلوه نخست
اقسام کلام - کلام اعلی و ابهی شد. در کتاب اقدس
مکمل طور است قوله :

"هذا من امره المبرم واسمه الاعظم و کلمته العلیا و مطلع
اسماءه الحسنی لوانتم من العالمین" و در لوح همانکچی
صاحب معروف است قوله :

"بنام خداوند یکتا ستایش بینند پاینده ایراسزا است که
بشبنمی از دریای بخشش خود آسمان هستی را بلند نمود....
و این شبنم که نخستین گفتار کرد گار است گاهی بآب زندگانی
نامیده میشود..... پس دانسته شد نخستین بخشش
کردگار گفتار است" الی آخرها و در ذیل "اسم" درج است که

کلمه الاعظم بر منبر کاشی اطلاق گردید . و در لوح رئیس است :
" والنفس التي هي المقصود انها تبعث من كلمة الله الخ كه
مراد از کلمه الله همان جلوه نخست الهی میباشد . و از بیانات
غصن اعظم عبد البهاء در جواب شیخ فرج الله در حقیقت در خصوص
اختلاف معتزله و اشاعره در موضوع حادث یا قدیم بودن قرآن
در عصر خلفاء عباسی قوله :

" کلام بر سه قسم است یکی لفظی که عبارت از تموج هوا باشد
که صماخ گوش را متأثر میکند و با مرکب و مشکل حروفات یکی
تصوری یعنی مطلبی که آنرا انسان پس از تعقل میفهمد و یکی
معنوی هر دو اول حادث است ولی سومی قدیم است چون
راجع بعلم الهی است و مبدأ آن کلمات در علم خداست لذا
قدیم است "

کلیم الله لقب حضرت موسی شده که در قرآن است " کلّم الله
موسی تکلیما " و در لوح رئیس است :

" انا اظهرنا الکلیم من بیته رغماً لنفسه " و قوله :
" وعند کلشی من الاشياء قام کلیم الامر لاصفاء کلمة ربک العزیز
العلیم لو ادرکه الکلیم ليقول لك الحمد بما اريتنی
جمالک " و برادر ابوبنی معروف بهاء الله میرزا موسی کلیم
که در ظهور الحق شرح داده شد و معدودی از الواح و آثار

صادر به نام کلیم در ذیل نام موسی ذکر است . و نیز در لوح
خطاب بعبد الوهاب است قوله :
" مکّم طور برورش ظهور مستوی الخ .

(کلین)

که بضم اول و فتح دوّم معروف است
و قاموس بفتح اول و کسر دوّم ضبط نمود
از قراءه ری برد و شرح ایام توقف بهاب
اعظم در آنجا در تاریخ ثبت میباشد .

(کلیولند)

Cleveland

شهری در ایالات متحده امریکای شمالی
مرکزی از اهل بها در آنجا متمرکز گشته
در سفرنامه و آثار غصن اعظم عبد البهاء
مذکور میباشد .

(حاجی میرزا کمال الدین)

(کمال پاشا)

بن از اهل نراق مخاطب در لوح معروف
" کلّ الطعمام " و الواح دیگر بخطاب
" پاکمال " قوله :

" هو العزیز ان یا کمال الدین ان
اشهد فی نفسک انه لا اله الا هو المبدع البدیع الخ و از
آنجله لوحی است که از عکا خطاب با و بهائیان نراق صدور
یافت و از نفاق ناعقین انذار فرمودند و او شاید تا قریب
بسنین ۱۳۰۱ ه. ق. در حیات دنیوی بود و در ضمن نام

علی نیز ذکر است . دیگر کمال پاشا و اتاترک در اسرار الاثر العمومیة شرح و بیان است .

مصدر بمعنی پوشیده و نهان بودن .
(کمون)
در لوحی مصدر :

"دی شیخ با چراغ همی گشت گردشهر"
قوله : " شاید که این کمون سبب ظهور گردد "

عربی گنج . کنوز جمع . مکنز گنجینه .
مکانز جمع . در کلمات مکنونه است قوله :
(کنز)
" و ما ینبغی لنفس لا یدرکه احدٌ ولن
تحصیه نفس قد اخزنته فی خزائن سرّی و کناز امری تلتطفاً
لعبادی و ترحمّاً لخلقی " الخ که کناز بوزن خزائن برجای
کنوز یا مکانز طبق عرف استعمال شد و عبارت کنز و کنز مخفی
بر ذات باری تعالی اطلاق میکنند چنانچه گفتند که حدیث
قدسی است :

" کنت کنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف "
و در کتاب اقدس است :

" قل قد جعل الله مفتاح الكنز حیّ المکنون لو انتم تعرفون
لولا المفتاح لکان مکنوناً فی ازل الازال لو انتم توقفون "
و در لوحی است :

" امروز را مثل نبوده نیست چه که کنز مخزون ظاهر و با سم
اعظم معروف " الخ و از غصن اعظم عبد البها " شرح عرفانی
مشهوری بر حدیث مذکور مشتهر و منتشر میباشد و چنانکه
مسطور است در ایام ادرنه علی شوکت پاشا که بمقام عرفان
موصوف و بکثرت مریدان معروف بود خواستار شرحی بر آن حدیث
شد و بدریافت تفسیر مذکور قانع و مسرور گردید .

و پنج کنز نوشته از نبیل زرنندی در ضمن تاریخ منشورش برای
این امر است که خلاصه تعالیم ابهی را در سنین بغداد بعنوان
پنج کنز ضبط نمود .

استر و میسین کنی از بهائیان امریکا
که اخلاص و خدماتشان در سفرنامه
(کنی)
Edward Kinney امریکا مسطور و در آثار مرکز عهد ابهی
عبد البها " مذکورند و اول مجمع بهائیان امریکا در حضور
مولی بخانه شان تحقق یافت .

معبد یهود و نصاری و مخصوصاً معبد
نصاری و جمع آنها ، کنائس جمع در لوح
(کنیسه)
بناصرا دینشاه است :

" واستراحت الوحوش فی کنائسها " الخ که کنائس بنوع
تشبیه برجای کنس و یا اصلاً بمعنی کنس استعمال شد .

ویناسبه مقام نقلی از مجمع البحرین میشود :
" فی حدیث الدعا غیر خزا یا ولا ندائی وهو من خزی بالکسر
من باب کلیم فهو خزیان از استحیی حیاء مفراطاً وجمع
الخزایا والندائی جمع نادم وحقه فی القیاس نادمین وانما
جمع علی ذلك اتباعاً للكلام الاوّل والعرب تفعل ذلك
للإزدواج بین الكلمة كقولهم الخدایا والعشایا "

عربی غار وپناهگاه و آقا، در مناجاتی
(کَهْف) است :

"سبحانك اللهم يا الهی وسیدی ومولای
ومعتمدی ورجائی وکھفی وضاغی " ودر قرآن سوره الکھف و
قصه اصحاب کھف معروف است قوله تعالی :
" ام حسبت ان اصحاب الکھف والرقيم كانوا من آياتنا عجباً "
وشرح وهم تأویل آن در آثار این امر بارها ذکر است که در
کتاب امر وخلق ثبت میباشد .

عربی قدح واستکان آبخوری بی دسته .
(کُوب) اکواب جمع در کلمات مکتوبه است قوله :
" لتشرب من زلال خمیر لا مثالی وکوب مجد
لا زوال " ودر لوح بنصیر قوله :
" لیظهر علیکم لآلی المکنون من هذ البکوب المخزون "

سوره الکوثر سوره ای از قرآن قوله :
(کوثر)

" انا اعطیناک الکوثر فصل لربک وانحر
ان شانک هو الا بتر " مابتویسمیاری
فراوان دادیم بهروردگارت نماز گزار و قربانی کن که بدگوی تو
بی بریده و بی نسل و اثر است " و آورده اند هنگامیکه پسر
پیمبر همد الله نام در گذشت عاص بن واهل تهمی ویرا آبتراگفت
یعنی بی عقب و قریش ویرا صُنُبُور یعنی درخت خرمای بی برگ و
بار و مرد خوار و زبون بیکن خواندند ولذا این سوره بر روی
نزول یافت واز نقطه اولی شرحی تأویلی وباطنی حسب
خواست آقا سید یحیی وحید اکبر در شیراز بر این سوره صدور
یافت و در آئینان است قوله :

" یا یحیی فأت بآیه مثل تلك الآيات وبالفطرة ان كنت ذی علم
رشنید واننی انا ذا انادی باذن الله فی جو العماة و
لیس ما نزل فی قلبی بداء القضاء لعن الله الذین افتروا علی
فی الامضاء فهل من مبارز یبارزنی بآیات الرحمن وهل من مبارز
یبارزنی ببینات الانسان وهل من ذی صیصیه یقوم معی فی
میدان الحرب بسیوف اهل البیان وهل من ذی قوه یتکتب
مثل تلك الآيات فی جحد الشمس والقمر بحسبان آیا یامن
فی ملکوت الامر والخلق ان فتی عجباً هذا قدر کب فرس الجلال

..... فاعلم ان لتلك السورة المباركة معاني كلیة فی مقام الظاهر
 ففنها ما انت تعرفه من الكوثر حکم الولاية مخاطباً لمحمد
 رسول الله ^{صلى الله} قد اعطاك علياً ثم فی قوله فصل لربك اشارة الى
 ولاية الحسن ثم فی قوله وانحر اشارة الى شهادة الحسين ثم
 فی قوله ان شائك هو الا بتر مقامات الفجار ودرکات رؤسا اهل
 النار حيث يطلق بذلك تلك الحروف ^{فاعرف} احرف شائك هو الا بتر
 ائمة النار الذين كانوا فی تلقاء ائمة الحق ناظم عظيم و ان
 عذبهم هي ثلثة عشر حرفاً بمثل ما قضی فی تلقاء شمس النبوة
 والولاية ثم ان تجعل المخاطب بقية الله و تاوّل الكوثر
 بنفسی لانها هو ماء الحيوان الذي يحيى به الافئدة والقلوب
 واتى لو اريد ان افسر تلك السورة بما اعطيناك فی تلك
 الليلة من كاس ماء ورقة الصين لاتبعت منهاج الحق و فسرت
 لحقيقة الامر ولكن اليوم خوفاً من فرعون وملاه و حفظاً للحواريتين
 من قوم علی وشيعته لم افسر حقيقة ذلك التفسير وان
 علی ذلك اللحن لوقر احد من رجال الاعراف يؤتى زوجته
 ماء الحيوان تلك السورة المباركة فقد قرء فی رضا الله وحببه
 وان بمثل ذلك فليلهم عباده المؤمنين و اناذ الما كنت فی مقام
 اثبات الدين افسر تلك السورة المباركة فی شأن القائم وان
 ذلك باذن من اولياء الله حيث اشاروا لاهلنا بان القرآن

نزل فی حقنا الى آخرها ودر ذیل نامهای بقره و جواد
 وقائم نیز ذکری از آن است . و کلمه کوثر در بسیاری از الواح
 و آثار امین امر بنوع تبیین و تلویح و تشبیه ذکر یافت از آن جمله
 در صلوة یومیة است :
 " ارب فاجعل صلوتی کوثر الحيوان والفانى بیریذ کوثر
 البقاء من ايامی جودک " و در لوحی است :
 " قد اجرینا کوثر المعانی والبیان " وقوله :
 " من شرب کوثر الحيوان من کووس کلمات ربّه الرحمن " وقوله :
 " اسرعوا الى کوثر الفضل " وقوله :
 " لان فیها جرى السلسبیل والتسنیم ثم هذا کوثر المقدس
 الا طهر " وقوله :
 " آب زندگانی بیان الهی است وهمچنین بیناتش جهد نمائید
 شاید اهل عالم از این کوثر باقی بحیات ابدی فائز شوند و بنور
 حکمت و بیان امکان نور دارند " وقوله :
 " از کوثر بیان آذان امکان از قصص کاذبه مظهر شود " وقوله :
 " الحمد لله بحرارة محبت مشتعل اند و بنور معرفی مزین
 کوثر وصال که اثنان جواهر عالم است و اعلى از ما حیوان الحمد لله
 بحفظ آن فائز شده و شمره آنرا ظاهر نموده الخ و در ضمن نسام
 سلسبیل هم ذکری از کوثر است .

عربی پیچ و گردش عمامه گرد سر اِکوار جمع
 (کُور) وباصطلاح فلسفی دواثر گردش وسیع
 عالم وجود را ادوار واکوار یاد کردند .
 واز مرکز عهد ابهی عبد البهاء در خطابی که ذیل نام مریم درج
 است قوله :
 " در کور مسیحائی و دور عیسوی الخ و در ضمن نام دور هم ذکر
 است .

فارسی کاخ و قصر و ساختمان بلند و
 (کوشک) کوشک نام قریه ای از توابع آباده مرکز
 جمعی از اهل بهاء و مذکور در تاریخ
 است . کوشکه باغ نام قریه ای از توابع سبزوار بر مرک و ش در
 الواح مذکور میباشد از آن جمله قوله :

" یا یراعتی اسمع ندائی انا اردنا ان نذکر اولیاء الرّحمٰن
 واحباءه فی الکاف والشّین لیفرحوا بمعنایة ربّهم فی المآب انا
 نذکرناهم من قبل مرّة بعد مرّة وهذا کرّة اخری فضلا من عندی
 وانا العزیز الفضال لا یعزب عن علم ربّک من شئی و هو العزیز
 العلام "

عربی تپه خاک . در کتاب اقدس است :
 (کوم) " هذا یوم فیه سرع کوم اللّٰه " منظور

این است در این روز جبال مقدّسه که موعود بجلوه الهیّه
 بودند بوعده و وصال خود رسیدند و در لوح بشیخ اصفهانی
 است قوله :
 " کوم تپه را گویند "

در رساله مدنیّه است :
 (کومون) " در سنه هزار و هشتصد و هفتاد میلادی
 Commune که محاربه بین آلمان و فرنسا واقع شد
 و حرکات موّحّشه طائفه کمون "

فارسی جمع کی بمعنی پادشاه بزرگ .
 در لوحی بوصف انقطاع است قوله :
 (کیان) " ثمّ از کر النعمان الذی کان من اعزّ
 الطوک ومن قبله احد من الکیان اذا تجلت علی قلبها شمس
 الا نقطاع ترکا ما عندهما وخرجا عن بیتها مقبلین الی العراء"
 مراد سلسله پادشاهان کیان است .

در کتاب اقدس است :

(کیف) " وکیف هذا العالم الصّفیر " و قوله :
 " وکیف الا وساخ المنجمده و درونها "

کلمه کیف در عربی برای استفهام و پرسش از چگونگی و حالت
 است ولی در امثال این موارد استفهام مجازی مفید ضعف و

بی اهمیتی و بطور اولی مشمول حکم بودن میباشد یعنی تا چه رسد باینعالم کوچک و یا بچرکهای خشکیده و پست تر از آن .
 در ذیل نام حرف از اثر نقطه در سیاب
 (کیمیای) کیمیا اشاره ایست و در ذیل نام اکسیر
 هم ذکری میباشد و از مقام ابهسی
 الواح متعدد در علم کیمیا صد دریافت که مشهور است و نهی از
 مباشرت و ممارست در آن فرمودند و در کتاب ایقان و غیره
 عباراتی است که دال بر انحصار آن علم بخودشان دارد و در
 کتاب امر و خلق و در اسرار الآثار العمومیه تفصیلی ثبت است .

حرف «گ»

از بهائیان اولین معروف امریکا ساکن
 کالیفرنیا شوهر میس لواکه در آنتسار
 Dr. Edward Getsinger
 غصن اعظم عبدالبهاء مذکور است و در
 Mrs. Lua
 ایام مسافرت با خانم در هند در آثار بکثرت مذکور گردید .

که در ذیل نام استرآباد ذکر است و
 گرگان قصه بلوک آشتیان که از آنجا
 رگگان (عده ای از اهل بها برخاستند و در تاریخ

ثبت میباشد .

مستر لوئیس گریگوری از سیاهان ایالات
 متحده شمالی امریکا رئیس یکی از
 (گریگوری) Louis Gregory
 قدیمیترین انجمن معارف سیاهان آنجا
 و نیز حقوقدان و مشغول در دایره خزینة دولت و امور مالی و از
 مبلغین معروف بهائی که سالها بنطق و تبلیغ در امریکا و غیرها
 کوشید و سال ۱۹۲۹ در رمله اسکندریه بزیارت مرکز عهد
 ابهسی عبدالبهاء رسید و هنگام مسافرت در بلاد امریکا ما بهیسن
 او و میس متهو از دختران بهائی لندنی که هنگام سفردرناپولی
 Louisa Mathew
 منتظر بوده طتزم سفر شده همراه رفت و برای اشتها نظر این امر
 در اختلاط و امتزاج نژادها خود عقد ازدواج بست و گریگوری
 سالها عضو محفل علی بهائیان ایالات متحده و کانادا و عضو
 محفل روحانی واشنگتن بود .

فارسی مذکور ذیل نام غصن از جواهر
 زیور زنان که از الماس باطلاگی ساخته
 (رگل الماس) شود و در نام الماس ذکر است .

خطه ای از توابع ولایت ادرنه و هم قصه
 مرکز آن خطه و بندر تجارتی . تفصیسل
 (گلیپولی) Gallipoli
 واقعات توقف تبعیدی ابهسی با همراهم

وحرکت از آنجا با کشتی بسوی عکا در ظهور الحق ثبت است .

در لوح رئیس است قولش :

" بعد از ورود گلی بولی عمر نامی بین باشی بین یدی حاضر الخ
استان معروف شمالی ایران که اوضاع
(گیلان) امریهائی در آن قسمت مفصلاً در ظهور^{الحق}
و مختصراً در ذیل نامهای رشست و
لاهیجان و غیرهما مذکور میباشد . در یکی از آثار با مضاه
خادم چنین است قولش :

" ای محبوب من ناس را بر استقامت بخوانید که بشأنی مستقیم
مانند که ماسوی الله را معدوم دانند چه که مبادا بخوار عجل
از حق محروم و ممنوع گردند چنانچه در گیلان امری واقع شد
اگرچه بعد ملتفت شدند امثال این امور ثابت نخواهد ماند
ولکن باید دوستان حق بشأنی راسخ باشند که احدی نتواند
ایشانرا از صراط مستقیم منحرف نماید و آنچه از قلم امنع اقدس
در این مقامات نازل شد متصلاً بخوانند که شاید محفوظ بمانند
بما اراده الله " الی آخرها و قولش :

" و نفس که هر دو از عقل ناس و اخبت ناس بوده بگیلان رفته
و چه فتنه برپا نموده اند یکی دعوی نمود که من غصن اکبر
هستم و آن نفوسی که در آن ارض بودند فوراً قبول کرده اند

و نفس دیگر دعوی حقیقت نموده او را هم قبول کرده اند
قد خسر الطالب والمطلوب اگرچه بعد برایشان کذب هر دو
معلوم شده و لکن از اول باید اعتنا بچنین نفوس ننمایند بلکه
بقدرت ایمان و قوت محبت رحمان بتأدیب آن دو نفس غافل
قیام نمایند سبب و علت این امور تحقیقات موهومیّه بعضی
شده هر روز ندائی مرتفع از هر کناز عجلی ظاهر و خلق هم
ضعیف و بی استقامت بمجرّد آنکه خوار عجل مرتفع شده بعضی
من غیر شعور ساجد و طائف ملاحظه در عهد کلیم
فرمائید بعد از آنکه بطور تشریف بردند لاجل احکام الهیّه
و او امر ثلاثین بار بعین کامل شد مراجعت فرمودند خلق
کثیری بخوار عجل از حق ممنوع و محروم گشته اند فرمود ایتوم
من سالها بآیات الهیّه و بیانات ربّانیّه و شئون قدرتیّه و
ظهورات احدیّه ما بین شما بودم و شمارا بحق دعوت نمودم و
شما هنوز بتماه متوجه انوار وجود قدم نشدید چه شد که بیک
خوار عجل عاکف و ساجد گشتید " الخ

حرف « ل »

لک لام مکسور در عربی وارد بر اسماء مجرور
(ل) از حروف جاره و در معانی کثیره استعما

میشود که از آنجمله استحقاق میباشد چنانچه در کتاب اقدس است :

" تسع ركعات لله منزل الآيات " وقوله :

" طوبى لمن شرب كوثر البقاء من يد الفضل والعطاء " وقوله :

" لك الحمد يا من فى قبضتك زمام الايمان " وقوله :

" كما تترك العظام للكلاب " وقوله : " له الامر والخلق " وقوله :

" وجعلنا الدار المسكونة والالبسة المخصوصة للذرية " دیگر معنی تعلیل. نیز در کتاب اقدس است :

" قد احب الله جلوسكم على السرر والكراسى لعز ما عندكم " وقوله :

" لذا نزلنا اللوح وزيناه بطراز الاحكام " وقوله :

" قل انه قد انزل بعض الاحكام لئلا يتحرك القلم الاعلى فى هذا الظهور " الخ ومعانی دیگر در کتب نحو تفصیل داده شد. و نیز لام مکسور زائده برای تأکید نفی و برای تبیین فاعلیت و مفعولیت و برای استفاه و غیرها میباشد و اسم مؤول مابعد آن در محل مجرور است قوله :

" تزوجوا يا قوم ليظهر منكم من يذكركم بين عبادى " كه ل جاره مذكوره از مختصات اسم است و چون بر فعل مضارع

در آید آن فعل بتقدیر آن ناصبه منصوب و بتأویل مصدر مجرور قرار میگیرد یعنی " لظهور من يذكركم " و نیز لام مکسور برای افاده طلب و دعا و نظائر آنها میشود و مابعدش فعل مجزوم میباشد و چون واو و فاء و حتی و شم عطفی قبل از آن در آید غالباً بسکون خوانده میشود و دخول امر مذکور غالباً بر صیغه غایب فعل مضارع و کمتر در دو صیغه متکلم وارد میگردد و از آن کمتر ورود در شش صیغه مخاطب میباشد. و لام مفتوحه مفید معانی چندی است. اول تأکید در مضمون جمله و در صورتیکه ان از حروف مشبّهه بفعل در کلام باشد لام مذکور در وسط جمله یعنی بر رأس خبر آن در میآید و الا در رأس جمله قرار میگیرد. در کتاب اقدس است :

" قل انه لروح الحيوان " وقوله :

" قل ان هذا لهو القضا المشيت " وقوله :

" لعمري لا تبقى عزة الاعزاء " وقوله :

" قل هذا الظهور يطوف حوله الحجة والبرهان " وقوله :

" قل هذا السماء فيها كنز ام الكتاب " و " قل هذا هو العلم المكنون " در معنی البیب ابن هشام است :

" اللام الزائد وهى الداخلة على خبر المبتدأ فى نحو قوله ام الجليس لعجوز شهرته " وقيل الاصل لهى عجوز شهرته "

دیگر :

لام جواب قسم که در کتاب ایقان خبر ماثور از امام جعفر صادق را آوردند " واللّه لیحصنّ واللّه لیفرلنّ " در فعل مضارع مجهول جمع مذکر غائب مؤکد بانون ثقیله یعنی بخدا این مدعیان تشییع و محبت باما پاک و خالص و امتحان کرده و بخرمال زده میشوند . دیگر :

لام جواب لولا قوله :

" لولا المفتاح لکان مکنونا فی ازل الآزال " و در اسرار الآثار العمومیه پیش از این تفصیل است .

در عربی با قسمی است چون لا نفی

(لا)

جنس در کتاب اقدس است :

" لا بأس علیکم فی الكتاب " وقوله :

" من اول الذی لا اول له " وقوله : " وان ازاد لا بأس "

وقوله : " لا اله الا انا " و در خطاب وصایای عهد است :

" صریحاً لا حراك للاعضاء " بخاک افتاده اعضا بی حرکت .

دیگر " لا " عاطفه در کتاب اقدس :

" زینوها بما ینبغی لها لا بالصّور والامثال " وقوله :

" انا امرناکم بکسر حدودات النفس والهوی لا مارقم من القلم

الاعلی " دیگر " لا " جواب در کتاب اقدس قوله :

" وهل رأیتم لمانعکم من قرار او وفا " لا ونفسی الرحمن "

وقوله :

" هل تعرفون من ای افق ینادیکم ربکم الا بهی و هل علمتم

من ای قلم یأمرکم ربکم مالک الاسماء لا وعمری " .

دیگر " لا " نفی در کتاب اقدس قوله :

" لا یقبل احدهما دون الآخر " وقوله :

" علی شأن لا توصف بالانکار " و در خطاب وصایای عهد است :

" لا تأخذهم لومة لائم ولا تلمهمهم تجارة ولا عزة ولا سلطة

عن عهد الله " الخ ملامت هیچ ملامت کننده ای آنرا

نگیرد و اثر نکند و باز ندارد و هیچ تجارت و عزت و فرمانداری

ایشانرا از عهد و پیمان خدائی باز ندارد .

دیگر " لا " نهی در کتاب اقدس است :

" ولا تضیعوا اوقاتکم بالبطالة والكسالة " وقوله :

" لا تجعلوا اعمالکم شرك الآمال " و در کتاب اسرار الآثار العمومیه

تفصیلی است .

در لوح سلطان است :

" لا بداً حفظاً لعباد الله معدودی

(لا بداً)

بوالی عراق توجه نمودند " الخ کلمه

لا بداً بالاء نفی جنس و مبنی برفتح و بد بمعنی چاره و

ومخذوف الخبر یعنی "هیچ چاره موجود نیست" و عرفاً بمنزله کلمه مفرده "جبراً" و "کرها" قرار گرفت و لذا ابتنویس و حالت نصب استعمال میشود.

عربی اسم فاعل در لوحی است :
"بلاء لا زب" بلاء غلیظ چسبناک ثابت. (لا زب)

شهر مشهور کشور هلند در اروپا محل انعقاد نخستین کنفرانس صلح جهان در اوایل امپراتوری مینامی و مذکور در این امر گردید و بعضی در آنجا از بومی و خارج محب و متعلق بودند و خطاب به لاهای از آثار نفیسه شهیره میباشد که در جواب نامه انجمن صلح صادر فرموده اند قوله :

"در این ایام یک نامه بتاريخ ۱۱ فوریه ۱۹۱۶ رسید و فوراً جواب تحریر میگردد" الخ و در نامه خطاب با احمد یزدانی است که در سال ۱۳۳۹ ه. ق مطابق ۱۹۲۰ مأمور نشر این امر در آن کشور فرمودند قوله :

"نامه ای از بعضی از اعضای مجلس صلح نیز رسید و جوابی مرقوم گردید بایشان تسلیم نمائید معلوم است که این جمعیت چنانچه شهرت دارد نیست در مقام صحبت

اشاره کنید که مجلس لاهای پیش از حرب رئیسش امپراتور روس بود و اعضایش اعظم چال با وجود این مانع از این حرب مهیب نگشت حال چگونه خواهد شد زیرا در مستقبل حربی شدیدتر یقیناً واقع گردد یقیناً در این شبهه ای نیست" وقوله :

"ای حقیقت جو شخص محترم" الخ در لوح بشیخ محمد تقی مجتهد اصفهانی است :
"انه لا یعزب عن علمه من شئی" که

در قرآن است :
"وما یعزب عن ربك من شئی" از او چیزی دور و نهان نمیشود عزب یعزب عزوب .

یزال مفعی به لم ولا مضارع زال بمعنی جدا شد و نمیشود مانند "ما زال" بافاده دوام و پیوستگی در گذشته و

آینده یعنی همیشه بوده و خواهد بود و حتی عبارت "لا یزال" بمنزله اسم مفرد وصفی مانند دائم و باقی و ابدی و غیره است و وصف برای خدا کثرت استعمال یافت و در آثار ابهی کثیرا الاستعمال است . از آنجمله در لوحی است :
"هو العزیز لم یزل نفحات قدس رضوان عنایت الهی در روزیدن

لَمْ یَزَلْ
لَا یَزَالُ

بوده ولا یزال روائح عزّ معنوی از زمین عرش ربّانی در هبوب
خواهد بود " و در لوحی دیگر :

" هو الله العزيز توحيد بدیع مقدس از تحدید و عرفان موجودات
ساحت عزّ حضرت لا یزال را لائق و سزا است که لم یزل ولا یزال
در مکن قدس اجلال خود بوده " و در محلی دیگر قوله :

" شاید بمعنایات سلطان لا یزال بطکوت باقی در آید " .
خسرد تند و تیز . ألباب جمع . در

(لُبّ)

لوحی است :

(لبیب)

" تفکر لتعرف ما كان مستوراً عن
اولی الالباب " لبیب عاقل . الباء جمع . در لوح طب است :

" لسان القدم ينطق بما يكون غنية الالباء عند غيبة الاطباء " .
عربی کلمه ای است که پس از استماع

(لَبَّيْكَ)

امری بمعنی اطاعت و اجابت و اقدام
اکید مکرر گفته میشود . کبّی یعنی

لَبَّيْكَ گفت و اجابت کرد . در صورت صلوة کبیر است :

" ولبَّيْكَ لَبَّيْكَ اصفياك في هذا الغضا " و در خطابی در حق
زین المقربین است قوله :

" رَبِّ رَبِّ انه سمع نداءك عند تبلّج صبح احديتك ولبّی
لنداك " الخ .

عربی حجاب و نقاب بر بینی و پیرامونش

در لوح بحاجی محمد کریم خان است :

" وكذلك اللثام مخصوص بالمرأة يقال

لثمت المرأة ای شدّت اللثام علی فمها ثم استعمل فی الرجال
و الوجه كما ذكر فی الكتب الادبیة .

(لِثَام)

عربی آب زیار در لوح به اشرف است :

" ثم از کرم لدنا احباء الله الذین
مانعهم الاحجاب عن الدخول فی

(لُجَّة - لُجِّي)

لجة بحر رحمة ربك المعطى الكريم " .
لجی دریای وسیع اللجة . در لوح به احمد است :

" تالله الحقّ آن بحرا عظم لجی " الخ .

عربی مراقبت تحت نظر . در لوح

(لِحَاط - لِحَاطَات)

به نصیر است :

" لحاظ الله در فوق رؤوس ناظر واحدی
بأن ملتفت نه " لحظات جمع لحظة نگاهى . نیز در لوح

(مُلاحَظَة)

به نصیر است :

" لحظات عنایتم بد و ستانم ناظر " ملاحظه بمعنی مطالعه و

دقت نظر .

(لَحْن)

عربی در کلمات مکتوبه است :
" كلما نزلت عليك من لسان القدرة و
كتبته بقلم القوه قد نزلناه على قدرك
ولحنك لا على شأني ولحنی " بمعنی لهجه و لغت .

(لِحَى)

عربی در لوح به اشارات است :
" زمام البسه و ترتیب لحي و اصلاح آن
در قبضه اختیار عباد گذارده شد "
جمع لحيه ريش و البسه جمع لباس پوشاك .

(لَدْنَة)

عربی در مناجاتی در خطابی در حرق
بهائیان است :
" رب اجعل يومهم هذا سعيد الآتاء
..... لدنة الرداء " الخ بمعنی نرم و ملایم رداء که مراد
آرامش و آسایش اخلاق و احوال میباشد .

(لَدَى)

عربی بمعنی عند عربی و نزد فارسی
در لوح به اشرف است :
" ثم اعلم بان تم میقات وقوفك لدى
العرش..... ثم ذكروهم بماورد علينا من الذين هم خلقوا بامر
من لدنا "

(لُر)

قومی معروف در ایران در یکی از آثار
ابهی است قوله :

" عریضه درویشعلی بحضور فائز
و هذا ما نزل له ای لر بختیاری من بخت یارت باد که باختیار
بهوجه مختار توجه نمودی بصرمدوح آن است که باین مقام
جلیل و ذکر جمیل فائز شدی و اکثری از فصحاء و بلغاء بعید
و محروم ماندند کل لر اقبل الیه انه در و کل خلو منع عنه
انه مر " الی اخرها .

(لَضْلَاض)

عربی بمعنی مراقب و متوجه جوانب خو
در لوح به حاجی محمد کریمخان است :
" ولا تكن كالآرقم اللضلاض "

(لَطْفَعَلَى)

لطفعلی قزوینی بهائی در آثار ابهسی
ذکر است قوله :

" ونذكر في هذا المقام من سمي
بلطفعلی " الخ . و لطفعلی خان گلبادی مازندرانی سردار
جلیل در دوره میثاق مذکور و مشهور بود .

(لَطَى)

عربی آتش و شعله و دوزخ . در مناجاتی
و خطابی است :
" واجعلني منجذباً بذكر احبائك و

ومتسقرا بلظي نارمحبّة اصفياك " وقوله :

" واحترقت بنيران الهجران ولظي الحرمان .

لعب بازی و شوخی . طعب بازیچه
(لَعَب - مَلْعَب) در لوح بشارات است :

" ولكن يا قوم اياكم ان تجعلوا انفسكم
طعب الجاهلين " و در لوح دنیا است :

" بعضی از رجال خود را ملعب جاهلین نمودند .

در عرف ادبی ملائی فارسی عصر
(لَعَلَّ) قاجاریه در جمل فارسی بکثرت استعمال

میشد و بهمان معنی لعلّ از حروف

مشبّهة بالفعل عربی بود و در کتاب بیان امثال این عبارت
مذکور است قوله :

" و از جوهر دلیل نظر برنداشته لعلّ در آنروز نجات یابی " که بفارسی شاید و گویا و ظاهراً گفته میشود .

مصدر عربی بمعنی رسوائی و خواری و
(لَعْن - لَعْنَة) طرد و تعدیب و دشنام است و در

قرآن موارد لعنت غالباً شیطان و

ارکانش از رؤساء منافقین و کفارند و در آثار باب اعظم نیز
امثال ملا جواد برغانی و همهرانش و غیر هم از رؤساء

منافقین و معارضین مذکور در تاریخ اند و در آثار ابهی غالباً

راجع به ابیان و زلیان میباشد . از آنجمله است قوله :

" قل يا لمعون انك لو امنت بالله لم كبرت بعزه و بهائه " و در
لوح رئیس است :

" ان الذين ضيّعوا الا امر وتوجهوا الى الشيطان اولئك
لعنهم الا شيئا و اولئك من اصحاب السعير " اول خطاب

بملا جعفر نراقی بابی است که در آن ایام ساکن عراق بود و

دوم راجع به میرزا یحیی ازل و پیروانش میباشد و راجع به مفروران
و متعزّضان باعمال دیگران هم ذکر لعنت است . و در لوح دنیا

راجع به ذمّ کثرت لعن بغیر حق قوله :

" حال از حقّ جلّ جلاله بطلبید که حزب شیعه راهد ایست

فرماید و از صفات نالایقه نجات بخشد از لسان هر یک از آن
حزب در هر یوم لعنت ها مذکور و طمعون باعین حلقی از غذاها

یومیّه آن حزب است " الخ . و آثار ابهی که در منع از لعن
و طعن در ایام اخیر هشان صد دریافت در کتاب امر و خلق ثبت

میشد .

عربی شدت خستگی و از کار و ماندن

(لغوب) در لوحی است :

" کیلا یاخذک موت ولا نصب ولا لغوب "

ونصب نیز بمعنی خستگی است و در سغب نیز زکری است .
مصدر عربی بمعنی دیدار و برخورد و
(لقاء)
روبروشدن . و نام لقاء الله از قرآن

متداول گشت . قوله :

" الا انهم في مربة من لقاء ربهم الا انه بكل شئ محيط " و
در آن کتاب وقوع لقاء الله در یوم مآل بسبک دیگر کتب مقدسه
سامیه بلکه پیش از آنها استعمال یافت و بسیاری از متدینین
محمول بظاهر و بنوع تشبیه و تجسم گرفتند و تنزیه یبیین قائل
بحدف مضاف و تأویلات دیگر شدند و برخی بفسفه های
اسراریه و غیرها متشبث گردیدند ولی مقام نقطه و مخصوصاً
مقام ابهی در کتاب ایقان و غیره مراد از لقاء الله را ظهور اعظم
خودشان بیان کردند از آن جمله در لوحی است :

" فلما ختم النبوة بحبيبه و وعد العباد لقاء يوم القيمة كما
انتم في الكتاب تفروون بحيث ما احصينا في الكتاب امرًا اعظم
من ذلك فلما جاء الوعد ومضى الايام وقضى الامر وغنت الروح
ونادت الورقاء وجاء الله على ظلل من الانوار والملائكة كانوا
في حوله على بوارق النور يركبون " الخ وقوله :

" هو الباقي هذا كتاب جعلناه لقاءنا للذين اقبلوا الى الله
في تلك الايام التي فيها تغيرت البلاد ومن زار ما نزل من

جهة العرش في هذا اللوح ويجد نفسه في ريب من لقاء ربه انه
من اعرض عن الله فالق الا صباح " الخ در ایام فتنه و
انقلاب و اغتشاش اوضاع عکا بود که سفر بانجا و زیارت و لقاء را
اجازه ندادند و زیارت از بعید را لقاء معین فرمودند ولی از
ایران و غیره کثیری بیخبرانه بعزم لقاء سوی عکا میشتافتند و
در نیمه راه از بهائیان خبر یافتند و مراجعت مینمودند و هم در
اوائل سجن عکا نفوس بسیار میرفتند و بعلت مخالفت دولت
عثمانی و مراقبت اعداء فائز بلقاء نشده برمیگشتند و بلسان حال
و مقال مضمون شعر زلالی هروی میسرودند که گفت :

چشمی که بود لایق دیدارند ارم دارم گله از چشم خود از یارند
تلقاء نیز بمعنی دیدار و روبروشدن و هم جای دیدار است
و در لوح به اشرف قوله :

" و ادخلك تلقاء العرش "لقاء بمعنی روبرو و جلوانداختن
و داخل کردن در لوح رئیس است :

" ويلقى في القلوب حب اوليائه " و در لوح به اشرف :

" ان يا اشرف اسمع ما يلقيك لسان القدم " که بمعنی یلقی
علیک و از باب منصوب بنزع الخافض میباشد .

(لَمَن)
عربی عیب گیری بچشم و غیره در کتاب
اقدس است :

" وما يتحرك به اعين اللا مزين " و هَمْزٌ بيشتر در عیب گیری بزبان است . در قرآن است : " وِيلَ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٌ " . وَغَمْزٌ عیب گیری با اشارت ابرو و مژه و تفصیلی در اسرار الآثار العمومیّه است .

عربی کار بیخردی و گناه خفیف در لوح
بحاجی محمد کریمخان است :

(لَمَم)

" من عجل في اللحم سقط في الندم " در خطایی در وصف شهداء خراسان :
" ولم يتعاطوا امرا يشمئز منه الحيوان فكيف الانسان " بکاری نبرد اختنند

(لَمِيتَعَاطُوا)

که حیوان از آن مستکره شود تا چه رسد انسان .

از اقسام تابعه اصفهان در ایام ابهی
مسکن بهائی گردید چه ملا عبد الله
که تعلیم و تربیت نونهالان مینمود در

(لِنَجَان)

حدود سال هزار و سیصد و اند هجری قمری بواسطه آقا هادی نام اصفهانی که با برادر بهائیش آقا باقر نام در شهر تجارت میکردند و بالاخره در فتنه معروف بفتنه قونسلخانه در سال ۱۳۲۰ بترس و احتیاط افتاد و از هر دو نسلی در جامعه مشهور نیست ، مطالب این امر بشنید و بسبب رویا که مرغانی

زیبا در ترانه جاء الحق و زهق الباطل خواب دید بهائسی شد و خدماتی بسیار در این امر کرد و الواحی در حقیقت صادر گشت و عاقبت در اصفهان بسال ۱۳۵۵ در گذشت و خاندانی بنام یزدانی غالباً بهائی از او برجاست . دیگر آقا سید برکات که از طبقه طما و سادات بود و در دوره ابهی بزیارت رفت دیگر آقا سید عبد الغنی و امثالهم بودند و این امر در آغاز در قریه سیده لنجان شد و از آنجا بدیگری انتشار یافت که اکنون کم و بیش برقرارند .

پایتخت شهیر دولت انگیز که در ایام

(لندن)

ابهی بعکا جمعیت سکنه اش ۱۸۳۰

London

نفر بود و در لوح خطاب به ملکه

ویکتوریا است قوله :

" يا ايها الطلقة في لندن " الخ و از غصن اعظم عبد البهاء است :

" احبای لندن فی الحقیقه ثابت اند و راسخ حزب انگیز در جمیع موارد ثابت و مستقیم اند و بحدوث مشاغل جزئیة نلغزند نوهوس نیستند که ایامی چند بکاری مباشرت نمایند و باندك سببی کلال و ملال آرند " الخ و احوال مسافرت بآنجا وهم تفصیل بهائیان آنجا در سفرنامه اروپا مسطور است و در تاریخ مشروح و در این کتاب هم ضمن نام اروپا مذکور میباشد .

زیبا در ترانهٔ جاء الحق و زهق الباطل خواب دید بهائسی شد و خدماتی بسیار در این امر کرد و الواحی در حقیقت صادر گشت و عاقبت در اصفهان بسال ۱۳۵۵ درگذشت و خاندانی بنام یزدانی غالباً بهائی از او بر جا است . دیگر آقا سید هرکات که از طبقهٔ علماء و سادات بود و در دورهٔ ابهی بزیارت رفته دیگر آقا سید عبد الغنی و امثالهم بودند و این امر در آغاز در قریهٔ سیده لنجان شد و از آنجا بدیگر قری انتشار یافت که اکنون کم و بیش برقرارند .

پایتخت شهیر دولت انگلیز که در ایام

ابهی بعکاء جمعیت سکنه اش ۱۸۳۰

نفر بود و در لوح خطاب به ملکه

(لندن)

London

ویکتوریا است قوله :

یا ایتهالطکه فی لندن الخ و از غصن اعظم عبد البهاء^{ست} :

احبای لندن فی الحقیقة ثابت اند و راسخ حزب

انگلیز در جمیع موارد ثابت و مستقیم اند و بحدوث مشاكل جزئیة

نفرزند نرهورس نیستند که ایامی چند بکاری مباشرت نمایند

و یاندک سببی کلال و ملال آرند الخ و احوال مسافرت بآنجا

و هم تفصیل بهائیان آنجا در سفرنامه اروپا مسطور است و در

تاریخ مشروح و در این کتاب هم ضمن نام اروپا مذکور میباشد .

عربی زبان از دهن درآوردن و هف
هف سنگ در مناجات نفرین نامه باب
(لَهْت)

اعظم برسامری وعجل و خوار قوله :
" وَاِنَّكَ لِتَشْهَدُ لَمَّا ارَادَ نَفْسُ بَانَ يَجْعَدُ حَجَّتِي كَتَبْتُ لـــــــ
فِي الْحَيِّنِ بِحُثْلٍ مَا ارَادَ مَنِّي لِيَصْطَنِعَ عَن لَهْتِهِ وَلِهَذَا يَجْتَرِحُ عَلَيَّ
بَعْدَ مَا عَلِمَ اَنَّ عِبَادَكَ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ اتَّبَعُونِي وَلَا يَشْرَكُونَ فـــــــ
مَقَامَ الْحُكْمِ مَعِيَ اَحَدًا " که در اد از لهت دوعبر میباشد .

لهت به عربی حرارت و فروز و زبان آتش
(لَهْتِيبُ سُلْتِيبِ) در لوح رئیس است :
" بل بما فعلت زاد لهيبها " لهت بهيب

فروزان و جوشان قوله :
" وَاِنَّهَا لَهِيَ النَّارُ الْمَشْتَعِلَةُ الْمَلْتَهَبَةُ " .

عربی علم . ألوية جمع . در کتاب اقدس
(لِوَاءِ) است :

" طوبى لكم يا معشر العلماء في البهائم
انتم امواج البحر الا عظم والبرية النصر بين السموات والارضين " .
ولو ابارني ضمن نام پاریس ذکر است .

عربی باد های باران دهنده بابر و بار
(لَوَاقِحِ) دهنده بد درختان . در خطاب معسروف

به عمه است :

" ومرت الرياح اللواقح في البقعة المباركة الارض المقدسة طور
سیناء " .

مارتین لوتر آلمانی مؤسس مذهب
پروتستان متولد بسال ۱۴۸۳ م و متوفی
بسال ۱۵۴۶ م در رساله مدنییه
Martin Luther
(لوتر)

است : " در قرن خامس عشر میلاد لوطر که اول یکی از اعضا
اشنی عشر هیئت مذهبیه قاتولیک در مرکز حکومت پاپ بود و
مؤخرآً محدث مذهب پروتستان گشت در بعضی مسائل که
عدم تجویز تزویج رها بیین و تعظیم و تکریم صور حواریین و رؤساء
سلف مسیحیین و عادات و رسوم مذهبیه زائده بر احکام انجیل
با پاپ مخالفت نمود با وجود آنکه در آن زمان اقتدار پاپ
بدرجه ای بود که کل ملوک اروپا از سطوتش متزلزل و مضطرب
و ضبط و ربط امور مهمه قطعه اروپا در یمین قوت و قدرتیش
مودع و مرتبط و لکن چون در این مسائل که جواز تزویج رؤساء
دینیّه و عدم سجود و تعظیم بر تمثال و صور متعلقه در کنائس و
ابطال عادات رسمیّه زائده بر مضامین انجیل لوطر محقق
و محقق بود و بواسطه لایمه تزویج تشبث نمود در ظرف ایسن
قرون اربعه و کسری اکثر اهالی امریک و چهار خمس قطعاً

آلمان وانگلیس و بسیاری از اهالی نمچه خلاصه تقریباً
دویست و پنجاه کرور از مذاهب سائره نصاری در مذاهب
پروتستان داخل گشتند " الخ

عربی صفحه پهن از هر چیز که قابل
کتب و نقر باشد از چوب و سنگ و کاغذ و
استخوان و غیرها. الواح جمع و
لوح محفوظ و لوح حفیظ صحیفه الهیه را گفتند که در ذیل
نام اُم و حفظ ذکر است و در لوح حکمت باین عبارت بیان
فرمودند :

(لَوْح)

" کَلَّمَا ارْدْنَا ان نذکر بیانات العلماء والحکماء یظهر ما ظهر
فی العالم وما فی الکتب والزَّیْر فی لوح امام وجه ربک نسری
ونکتب " و لوح در آثار الهی اطلاق بر کل آثار معظمه دینیّه
شد . به نبیل در کتاب اقتدارات :

" ظهور قلم و مبشر جمال و لوح فرستاده بودند و لکن
جز اظهار سیادت و مظلومیت در آن چیزی نبوده نظر بمصلحت
الهی امر را ستر فرمودند " الخ ولی اصطلاح در نفس آثار
صادر از ایشان گردید که بعنوان لوح و الواح همه جا در
مکالمه و مکاتبه مشهور میباشد . چنانچه اطلاق برنامه هر سوله
معاندین هم فرمودند و در ذیل نام بغداد درج میباشد قوله :

" قد حضر بین یدینا لوح من احد " الخ و در لوح حکماء
ذکر الواح هر سیه است و در لوح به اشرف :
" قم ثم اذهب بلوح الله الی عباده المریدین " و در کتاب
اقدس :

" یا قلم الا مر تحرک علی اللوح باذن ربک " و در لوحی است :
" انا نسق کتاب مره باللوح و اخری باسم آخر ثم اللوح
بالکتاب و باسماء اخری انه لهو الحاکم علی ما یرید " وقوله :
" الواح منزله از سما مشیت الهیه در هر شأنی نازل ذکر
باقی نمانده مگر آنکه از قلم اعلی جاری شده و سئوالی مشاهده
نمیشود مگر آنکه جواب آن از افق سما معانی مشرق و لائش
گشته اگرچه بسیاری از آنچه نازل شده بضیق وقت و طفیان
اهل عناد مفقود و محوشده و لکن در تحصیل آنچه موجود است
همت نما تا بیقین کامل شهادت دهی که جمیع ما ذکر و یذکر
از قلم قدم جاری گشته " الخ و در کتاب اقدس است :

" قد زینت الالواح بطراز ختم فالق الاصباح " مراد آنکه اهل
بها بدانند که الواح با خاتم آنحضرت مختوم است و اشتباه
بمیان نیاید و بیشتر از الواح خصوصاً الواح مهمه عمومیه
نسخه اصلیه در دست نیست و عده ای از الواح بتسمیه خود
آنحضرت یا بتلقیب دیگران و غالباً با اضافه با سامی مخاطبین

متدرجاً نامدار شدند مانند : لوح بشارات - لوح اشراقات
لوح سلطان لوح مریم لوح رئیس لوح شیخ و غیرها که
در موارد مقتضیه ذکر است و بیشتر نام مخصوص ندارند و عده
بسیاری از آنها که طرف خطاب و هنگام صدور و علل آنها
متداول نبود روشن و ذکر گشت و در آثار آنحضرت نامهایی
بدیعی برای عده ای از الواح مانند : قارعة صاخة و غیرهما
نامبرده شد که در ذیل نام صحیح ذکر میباشد . و نیز نام
الواح زبرجدیه و یاقوتیه و غیرهما است که مولی الجوری عبد البهاء
بیان فرمودند که چنین الواحی در عالم شهود نزول نیافت .
و نیز برخی نامه های پرفصاحت و معانی شورانگیز از بعضی
مهمین مانند آثار منیر منیب کاشانی که ضمن نام آقا زکراست
تکثیر نسخه و ترتیل و تداول بنام الواح داشت و در خاطر است
که شبی بحیفا در محضر غصن اعظم عبد البهاء اثر معروف منیر
مشمول بر بیت : " ای طوطی خوش ناطقه بشکن توقفس را " .
خواندند و ایشان چنین فرمودند که الواح نیست از نوشتجات
ایام بغداد است و نیز آنچه کاتبین و اطرافیان ابهسی
مینوشتند و منتشر میشد باقی ماند که اهم آنها آثار اصنان
و خادم و مقداری هم نوشته های محمد جواد قزوینی است که در
ذیل نامهای آقا و جواد و غیرهما ذکر است و خادم در بعضی

نوشتجاتش بهائیان را توصیه کرد که آثار او را جمع آوری کنند
و غصن اعظم عبد البهاء از او خطی گرفتند که تماماً با ملا ابهسی
بود و تکثیر نسخه کرد که نزد بهائیان موجود است . و آثاری
از غصن اکبر فیما بین منتشر گردید که در ذیل نام محمد زکری
میباشد و برای نمونه قوله :

" هو الهدی فی افق عز منیع ح ع ب د تبارک الذی ارتفع
السوات بغیر عمد و استوی علی الماء عرشه و انه بکلتشی شهیدا
وانه لا اله الا هو و انه بكل علم علیم قل یا عبد اتبع ما ینطق
لك الروح بلسان صدق عظیما ثم ابلغ الناس بهذه الایات
لیتذکروا فی انفسهم ولن یتبموا خطوات کل کافر اثمیا قل یا
قوم آمنوا باللّٰه الذی خلقکم و رزقکم ولا تعترضوا به علی قدر
نقیرا و قطمیرا قل یا ملأ لم تکفرون باللّٰه بارتکم و تعترضون
بهذه الایات لان هذا قد نزل من عند اللّٰه المقتدر العلیم
الحکیم ثم قل یا قوم قد ظهر غضنفر اللّٰه فی الارض و فر منه کسل
حمیر ذی رجلین و ملأ قلوبهم من خیفة اللّٰه المقتدر القدیر او ما
آمن احد منهم ایاکم ان لا تكونوا بمثلهم مشرکا مرتدا کفورا
ثم اسعوا فی سبیله لئلا یزلکم الشیطان وان رأیتم بانه قصد
علی فناء الباب و یمنعکم عن الدخول فی بابه و التشریف بجماله
اذا انتم لا تلتفتوا الیه فتوکلوا علی اللّٰه ربکم ثم ادخلوا فی حرم

قدس منيعا وانت يا عبد اعمل بما وصيناك به في كتاب
ربك العزيز المنيرا ثم اشهد بان لا اله الا هو وانه بكل شئ
شهيذا ثم اشرب ما يستقيك ساقى الروح من هذا الكوب الذي
كان من ذهب الايقان مصنوعا ثم ارزق من شراب هذه الشجرة
غرست في هذا السينا بيد ربك العليم الحليم الحكيم الرحيم
ثم قل يا قوم اسمعوا نداء هذا الذي ظهر بين السموات والارض
يقول بان يا قوم آمنوا بالله الذي خلقكم بامرہ وكونوا بقولہ
سمعا ساعدا سعيها ولجماله بصارا باصرا بهيما وبعجلاله
نظارا ناظرا نظيرا ثم اشهدوا بان لا اله الا هو وانه بكل شئ
عليما حكيم قادرا مقدر قديرا سبحانه وتعالى عما تشركون
به وتعرضون بجماله العزيز المنيرا وانت يا عبد كن في كل آن
شاكرا لله ربك وتوكل عليه وكن في دين الله قائما مستقيما
والروح والتكبير واليهاء والسناء عليك ان انت متوكلا على ربك
الرحمن الرحيم وانه بكل شئ حلِيم وانه قواما كريما علما رحيم
من النبيل قبل علي * وقوله :

" هو هو ان يارحيم فاخرج عن تلك الارض من قبل ان يخرج
الغلام عن بينكم وكذلك نامرك ان تكون لا مربيك مطيعا و
حين الخروج لا تخرج معك من شئ فاجعل زادك حبسي
ومصدق امرى ودرعك التوكل على نفسى التي كانت في الارض

وحيدا اياك فاحفظ نفسك من معاشره المغفلين ثم وجهك
عن وجوههم وسمعك من نغماتهم لئلا تأخذ روائح الزنبيخ
من انفسهم وتكون من شاطئ البحر بعيدا ثم ذكر الناس بهذا
الذكار الاظم لعل يقومون عن الغفلة ويعرفون بارثهم في قيسى
اسم بديعا فاخرق حجاب الوهم بسلطاني الذي كان على
العالمين محيطا قل يا قوم لا تبدلوا حب الغلام بدونه ولا
تشره بدراهم عديدة ان الذين تجدون منهم رائحة الفل
تالله اولئك اشرف نفسا من النمرود واعظم كفرا من الفردوس
اياكم ان لا تقربوا بهم ثم احترزوا وكونوا في تجنب سعيها ثم
اشهد نفسك اعلم من الذين هم ما دخلوا حصن ولا يتى لئلا
يزلك كبر العمام من الذين كفروا واشركوا لان العلم هو حبسى
ومن دونه وساوس الشيطان كذلك القينك من جوهر العليم
لتكون بذلك عليما * وقوله :

* بسم الله البهى الابهى الابهى قد طلعت شمس البقاء عن
جبين البهاء طوبى لمن استشرق باسراقها قد ظهرت طلعة
القدس عن مشرق اسم الله الاقدس الاعلى طوبى لمن انقطع
عماسواها قد اشتعلت نار الله في سدره الا مر طوبى لمن اشتعل
من لهيباتها قد اتت نفس الله بجنود الوحي والالهام طوبى
لمن حضر تلقائها قد اشرفت شمس العرفان طوبى لمن استنور

بانوارها ان يا عبد ان اشكر الله بما استشرقت في سنة القبل
 من شمس العظمة وحضرت بين يدي نغم الله وشرقت بلقائها
 اياك ان تحزن من شئى كن منقطعا عن الدنيا وما فيها و
 من امثالها واذكر هولاء الاسراء في ايامك ثم انقطع عمن
 على الارض ومن اسبابها واليهاء عليك وعلى من اخذ جواهر
 الحكمة من اصداقها احببى آن ارضرا از قبل اين بنسده
 تكبير بليغ برسانيد وجمع را بديع عنايت الهى وفيوضات رحمت
 رحمانى مبشر ومنتد گر نمايد عبد الله العلى محمد على * .
 وآثارى از غصن اطهر نيز وبالا حق آثار علميد روحانية بد يعنه
 غصن اعظم عبد اليهء كه حسب دستور مرقوم مي فرمودند خصوصا
 تفسير دوايه از تفسير احسن القصص وتفسير حديث " كنت كفرا "
 وخطاب شهير بليغ بخراسان نيز معروف مي باشد و در باره ايسن
 خطاب در خطابه كه بمحفل روحانى مشهد فرستادند چنين
 مرقوم است :

" پيش از صعود آن اقليم تفوق بر ساير اقاليم داشت ندا بلند
 بود روز بروز روشن تر ميگشت اين بود كه پيش از صعود امس
 فرمودند كه تحيات مباركه وپيام رحمانى را بان سامان برسانم
 ومكتوب مفضل مرقوم شد " الخ وآثارى از ميرزا يحيى ازل
 هنوز كم وبيش گاهى فيما بين آثار ممكن است ديده شود ولى

بايد اعتراف كرد كه آيات وآثار الهى را از حيث صورت تركيب
 جمل و لغات بدعيه و از حيث معانى رقيقه لطيفه و علو اوج عرفانى
 وهيمنه و قدرت معنويه طبيعت و خصوصيات و كيفياتى است كه
 اشتباه نشود و شخصيت و امتيازش برقرار ماند چنانچه خطاب و
 آثار غصن اعظم نيز از حيث سبك انشاء روان و ادبى مخصوص
 و لطافت و خضوع و انجذاب عرفانى هرگز اشتباه بدىگر نميشود
 ومعذلك الواح وآثار الهى در چهار مرحله يعنى ايام عراق و ايام
 كردستان و ايام ادرند و ايام عكا بموجب شئون مختلفه احوالشان
 و موجبات و مصالح متنوعه متفاوت مي باشد بد درجه اى كه از يكديگر
 بگايى جدا و ممتازند و در لوحى است قوله :

" هل حطت الارض بالذى لا يضعه النسبة عن مالك البريه
 از احضر عندك لوح النار دعه وخذها اوتى من لدن ربك العزيز
 الوهاب " كه مراد از لوح النار آثار ميرزا يحيى ازل مي باشد
 و از اينجا راجع با آثار او و اتباعش و حتى آثار ميرزا محمد على غصن
 اكبر و همروشانى كه در اعتراف بر جمال الهى و مركز عهد الهى
 نوشتند در مابين جامعه بهائيان الواح ناريه شهرت يافتند
 لوتى بورژوا فرانسوى الاصل امريكائى
 (لوتى بودژوا)
 مهندس و معمار معروف كه مشرق الاذكار
 Louis Bourgeois
 شيكاگو بنا كرد در سال ۱۹۱۱ بهائى شد .

عربی در تمنی و آرزوی حصول امر محال
و شبه آن گفته میشود در قرآن است :
" يقول الكافر ياليتنى كنت ترابا "

(لَيْتَ)

وقوله :

" ياليتنى مت قبل هذا و كنت نسيا منسيا " و در مناجاتی :
" ياليت كنت ترابا تقم عليه وجوه المخلصين من احبابك " كه
بتقدیر ياليتنى است .

حدیث امام جعفر منقول در کتاب ایقان
ذیل حرف " لام " ثبت است .

(لَيْمِحِين)

م

م و ارض المیم در آثار این امر رمز از
مازندران است که در الواح و تاریخ

(م)

مسطور میباشد و شمّه ای در ضمن بیان
حرف ب و نام محمد و یحیی و قدوس را شرف ثبت است و نیز
م و اسم میم رمز از آقا سید مهدی دهجی معروف بود که
در لوح بشیخ سلمان است قوله :

" از برای احدی از اسراء (اسراء بموصل) الا اسم الله میم
علیه بهاء الله نظر بحکمت لوح نازل نشده " الخ

و نیز م ش در الواح رمز از مشهد خراسان میباشد که باعتبار
مشهد و مقبره امام علی بن موسی الرضا این نام بر آن ماند و شرح
مفصل اوضاع و اشخاص آن در تاریخ ظهور الحق و در ضمن بیان
حرف خ و نام طوس زکری میباشد و از معارف مؤمنین حاجی
صیرزا محمد علی اهل بقعج قرب آن بلد بود که در طعه شیخ
طبرسی بشهادت رسید . دیگر غلامرضا هراتی ساکن مشهد
که خواهرش زوجه ملا صادق مقدس بود و ملا غلامرضا بسال
۱۳۰۹ هـ ق در شاهرود وفات یافت و ذکر مشهد در الواح
و آثار بسیار است از آنجمله در لوحی قوله :

" يا قلبي الاعلى انا اردنا ان نختم القول بذكر الميم والشين
ونذكر ازميائى هناك الذين اقبلوا بوجوه نورا و شربوا رحمة
الايقان من ايدى العطاء الا انهم من الفائرين "

عربی مرجع . در صورت زیارت

سید الشهداء از جمال ابهی است :

" ياليت ماظهر حكم العبد والمآب "

جمع ماتم بمعنی عزا در خطابی در

مناجاتی است :

" الهی الهی ترانی قریناً "

للمحن والمآتم والا سنی .

مآب

(مآتیم)

هنری مارتی مخترع تفنگی معبروف.

در رساله مدنیّه است :

" آیا ممکن است تفنگ و توپ عادی بسا

تفنگ هنری مارتی و توپ کروپ مقابلی نماید "

بدر مشهور فرانسه مذکور در ذیل اسفار

غصن اعظم عبدالبهّا در سفرنامه .

در بمرق ضعیف است .

در قرآن قصه و افسانه قدیمه هاروت

و ماروت محضر عبرت و نصیحت ذکر است .

قوله :

" وما انزل علی الطلکین بهابیل هاروت و ماروت و ما یمآمان من

احد حتی یقولا ائمانحن فتنة الخ و در اخبار مشوره راجع

بمعیان شرب خمر و فجور و قتلی که در فرشته مذکور تکب شدند

پس بهیئت دو ستاره در آسمان سنج گشتند شرحی روایت است

و اصل قصه مأخوذ از کلدانیان و نام هاروت و ماروت بآن لغت

میباشد و ممکن است رمز از سقوط در عالم روحانی از مقام خسود

و بقاء شهرت نامشان تأویل کرد چنانچه قصه شیطان مذکور

(مارتی)

Martini - Henry

(مارسیل)

Marsielle

(مارق)

(ماروت)

در قرآن راهم گفتند اصلا از کلدانیان و بهمین تأویل است و در

لوح به شیخ سلمان است قوله :

" ملاحظه در هاروت و ماروت نما که دو عبد مقرب الهی بودند

از غایت تقدیس بملک موسوم گشتند باره محیطه از عدم بوجو

آمدند و در ملکوت سموات و ارض ذکرشان مذکور و آثارشان مشهور

و بشانی عند الله مقرب بودند که لسان عظمت بذکرشان ناطق

بود تا بحق می رسیدند که خود را اتقوا و اعلموا و از آمدن از کتب عباد

مشاهده نمودند بعد نسیمی از شطر آسمان وزید ربنا سفیل

نیران راجع شدند و تفصیل این دو ملک آنچه ما بین ناس مذکور

است اکثری کذب و از شاطی صدق بعید است و عندنا علم کثی

فی الواح عز محفوظ "

قریه صغیره تابع قمرکاشان از اوائل

این امر تا کنون همه سکنه اش مؤمن باین

امر بودند و از معارف سابقین آنجا

شیخ شهید و خلفش شیخ علی اکبر و خاندانش و نیز آقا ماند علی

و آقازین الصابدین معروف و مذکور در آثار بودند .

قسمتی از شمال ایران که در اسرار الآثار

العمومیّه و نیز ذیل نام طبرستان

و حرف میم ذکر است و اوضاع و احوال

(مازگان)

(مازندران)